ناسیونالیزم

اسلامی

**تألیف:**

**استاد سید ابوالاعلی مودودی** /

**ترجمه:**

**عبید الله اسد**

|  |  |
| --- | --- |
| **عنوان کتاب:** | ناسیونالیزم اسلامی |
| **عنوان اصلی:** | مسئلہ قومیت (به زبان اردو) |
| **مؤلف:**  | استاد سید ابوالاعلی مودودی / |
| **مترجم:** | عبید الله اسد |
| **موضوع:** | اسلام و اجتماع |
| **نوبت انتشار:**  | اول (دیجیتال)  |
| **تاریخ انتشار:**  | خرداد (جوزا) 1396 هـ.ش - رمضان 1438 هـ.ق |
| **منبع:**  | سایت کتابخانه قلم www.qalamlib.com |
|  |  |
| **این کتاب از سایت کتابخانۀ قلم دانلود شده است.**[**www.qalamlib.com**](http://www.qalamlib.com) |  |
| **ایمیل:** | **book@qalamlib.com** |
| **سایت‌های مجموعۀ موحدین** |
| www.mowahedin.comwww.videofarsi.comwww.zekr.tvwww.mowahed.com |  | www.qalamlib.comwww.islamtxt.com[www.shabnam.cc](http://www.shabnam.cc)www.sadaislam.com |
|  |  |
|  |
| contact@mowahedin.com

|  |
| --- |
| **محتوای ​این کتاب لزوما بیان****گر دیدگاه سایت​ کتابخانه قلم​ ​نمی‌باشد؛ بلکه بیانگر دیدگاه ​نویسنده آن است.** |

 |

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

[فهرست مطالب ‌أ](#_Toc485646115)

[ناسيوناليزم 1](#_Toc485646116)

[مفهوم ملت 1](#_Toc485646117)

[لوازم لا ینفک ملیت 1](#_Toc485646118)

[عناصر ترکیبى ناسیونالیزم 2](#_Toc485646119)

[سرچشمه شر و فساد 4](#_Toc485646120)

[عصبیت جاهلى 4](#_Toc485646121)

[انتقادی سالم بر عناصر ناسيوناليزم 6](#_Toc485646122)

[نسلیت یا نژاد پرستی 6](#_Toc485646123)

[وطنیت یا ملی‌گرایی 7](#_Toc485646124)

[امتیازات لسانى 8](#_Toc485646125)

[امتیاز رنگ 9](#_Toc485646126)

[ناسیونالیزم اقتصادى 9](#_Toc485646127)

[ناسیونالیزم سیاسى 10](#_Toc485646128)

[انسانیت و آفاقیت 11](#_Toc485646129)

[نظر وسيع اسلام 12](#_Toc485646130)

[دشمنى اسلام و عصبیت 15](#_Toc485646131)

[جهاد اسلام علیه تعصب 19](#_Toc485646132)

[اساس ناسینالیزم اسلامى 23](#_Toc485646133)

[روش اتحاد و تفرق اسلامى 26](#_Toc485646134)

[اساس ناسیونالیزم اسلامى چگونه صورت می‌گیرد 32](#_Toc485646135)

[اخلاق مهاجرین 33](#_Toc485646136)

[طرز العمل انصار 34](#_Toc485646137)

[قربانى علایق مادى بخاطر دین 35](#_Toc485646138)

[روح اصلى جامعه اسلامى 41](#_Toc485646139)

[واپسین توصیه رسول الله ج 42](#_Toc485646140)

[خطر بزرگ براى اسلام 44](#_Toc485646141)

[تقلید کور کورانه از غرب 46](#_Toc485646142)

ناسيوناليزم

مفهوم ملت

همزمان با برداشته شدن نخستین گام انسان از جاهلیت به سوى مدنیت، این ضرورت احساس شده است تا در عین کثرت و تجمع، هماهنگى و وحدت به میان آید؛ و افراد متعدد بخاطر انگیزه‌ها و مصالح مشترک، با هم دست همکاری داده و اشتراک مساعى نمایند. با پیشرفت تمدن، دایره وحدت اجتماعى نیز گسترش مى‌یابد و مجموع کثیرى از مردم به هم مى‌پیوندند. به این مجموعه افراد "ملت" گفته می‌شود. با آنکه کلمات "ملت"، "ملیت" به معنای خاصش، از پدیده‌های جهان معاصر است، اما معنایی که بر آن اطلاق می‌شود، به مثابه خود تمدن، قدمت تاریخى دارد. "ملت" و "ملیت" نام تشکیلى است که در بابل، مصر، روم و یونان وجود داشته است، همانگونه که امروز نیز در فرانسه، انگلستان، آلمان و ایتالیا وجود دارد.

لوازم لا ينفک مليت

جاى شکی نیست که اساس ملیت از یک احساس لطیف و پاک منشأ گرفته است؛ یعنى نخستین هدفش این بود که گروهی خاص از مردم، بخاطر منافع و مصالح مشترک خویش با هم همکاری نمایند؛ و بنا بر نیازهای اجتماعى "ملت" را تشکیل بدهند؛ اما همین که احساس "ملیت" در آن‌ها ریشه مى‌دواند، طبعاً و لزوماً رنگ عصبیت را به خود گرفته و به هر اندازه‌ای که این احساس شدت می‌یابد، به همان اندازه بر شدت "عصبیت" افزوده می‌شود. هنگامی که ملتى بخاطر کسب منافع و حفظ مصالح خود، پیوند خویش را از اتحاد جهانى مسلمانان قطع کنند، یا به عبارت دیگر خود را در یک حصار "ناسیونالیستى" محصور سازند، مجبورند میان ساکنان و غیرساکنان آن حصار، امتیاز "خودی" و " غیر خودی" قایل شوند. مقربین خویش را در همه امور و معاملات بر غیرخودی‌ها ترجیح ‌دهند و در مقابله با بیگانگان از " خودی‌ها " حمایت کنند. هرگاه در میان منافع و مصالح آن‌ها و بیگانگان اختلافى پدید آید، منافع خویش را حفظ و در مقابل، بیگانگان را قربانی خواهند کرد. بدین جهت، آن‌ها گاهى در صلح و گاهى هم در حالت جنگ بسر می‌برند، اما باز هم در همین حالات رزم و بزم، حد فاصل ناسیونالیزم بین خودی‌ها و بیگانگان پا برجا خواهد بود. این را عصبیت و حمیت می‌گویند. این خصوصیت لازمه‌ی ناسیونالیزمی است که با آن پیوند خورده است.

عناصر تركيبى ناسيوناليزم

وحدت و اشتراک ناسیونالیزم همواره بر یک اصل استوار است، فرقی ندارد که چگونه محقق شود، هدف آن ایجاد روابط و ضوابط مستحکم و نیرومندی است که با وصف کثرت نفوس، بتواند مردم را بر یک محور واحد، تفکر واحد، هدف معین و عمل معین بسیج سازد؛ و ملت را با وجود تفاوت‌هایی که دارند، با باورهای مستحکم و ناگسستنى ناسیونالیزم پیوند داده تا تبدیل به یک ملت گردند. پس بر قلب و عقل ملت تا حدی تسلط و غلبه می‌یابند که در راه منافع ملى متحدانه، از هیچگونه ایثار و فداکارى دریغ نکنند.

به همین ترتیب وجوه بیشتری برای اشتراک و وحدت می‌توان یافت، اما ملت‌هایی که از ابتدای تاریخ تا به امروز پا به عرصه وجود گذاشته‌اند، بدون ناسیونالیزم اسلامى بنیاد شده بودند. تمامی آن حکومت‌ها و ملیت‌ها بر نوعی از انواع اشتراک که در ذیل ذکر می‌کنم، استوار و قائم بوده‌اند. البته مشترکات دیگرى نیز به این عوامل کمک می‌کردند:

- اشتراک ‌نژاد: که آن را اشتراک نژادی نیز می‌گویند.

- اشتراک مرز و بوم: که به آن " ملی‌گرایی" نیز اطلاق می‌شود.

- اشتراک زبان: که به عنوان عامل عمده وحدت فکری در ساختار ناسیونالیزم تعریف می‌شود.

- اشتراک در رنگ پوست: این اشتراک، در میان انسان‌های هم‌رنگ، احساس هم‌جنسى را بوجود آورده و سبب دوری جستن از انسان‌هایی می‌گردد که رنگ پوست متفاوتی دارند.

- اشتراک اهداف اقتصادى: این اشتراک، حامیان یک نظام اقتصادى را از حامیان نظام اقتصادى دیگر برتر می‌شمارند. بنابر این، هرکدام در راستای حفظ حقوق و منافع نظام اقتصادی‌ای که به آن معتقدند، سعی و تلاش بیشتری می‌کنند.

اشتراک نظام حکومت: این نوع اشتراک، رعیت سلطنت یا حکومتی را در یک چهار چوب معین قرار می‌دهد. پس در مقابل رعایای سلطنت و حکومت دیگر، حدود و فاصله ایجاد می‌کند.

پس از بررسى ماهیت ملت‌ها، از قدیم الایام تا به عصر روشنگری؛ یعنی قرن بیستم، معلوم خواهد شد که اشتراکات فوق الذکر در همه اشکال آن وجود داشته و دارد.

دو یا سه هزار سال قبل از امروز، یونانیزم، رومیزم، اسرائیلیزم، ایرانیزم و غیره بر پایه‌هایی استوار بودند که امروز نیز آلمانیزم، ایتالویزم، فرانسویزم، انگلیسیزم، جاپانیزم (ژاپنیزم) و.... بر آن‌ها استوارند.

سرچشمه شر و فساد

این مبالغه نیست که پایه‌هایی که ملیت‌های مختلف بر آن استوارند، با قدرت بیشتری شیرازه جماعت‌ها و سازمان‌ها را از هم دریده است. این موضوع نیز حقیقتی انکار ناپذیر است که این نوع ملت‌ها، رنج شدیدى بر ابناء بشر‌ تحمیل کرده‌اند، این‌ها عالم بشریت را به صدها بخش تقسیم کرده‌اند؛ بطوری که اگر بخشی از عالم بشر از بین برود، بخش‌های دیگر نابودی آن بخش و تغییر حاصله را احساس نخواهند کرد. نسلى به نسلى دیگر تبدیل نمی‌شود، کشورى جاى کشور دیگری را نمی‌گیرد. سخنگویان یک ملت نمی‌توانند جای سخنگویان ملت دیگر را بگیرند، رنگى به رنگ دیگر تبدیل نمی‌شود و از اهداف اقتصادى ملتى برای ملتی دیگری نفعی نمی‌رسد، هیچگاه سلطنتی به سلطنتى دیگر تبدیل نمی‌شود، در نتیجه چنین استنباط می‌شود که: در میان ملیت‌هایی که بر این پایه استوار و متکى‌اند، شمه‌اى از مصالحت و تفاهم وجود ندارد. آن‌ها بر اساس عصبیت ملى علیه همدیگر می‌شورند و بخاطر اضمحلال و نابودی یکدیگر، تلاش می‌کنند؛ نسبت به یکدیگر بغض می‌ورزند و در نهایت، همگی محکوم به نابودى‌اند. تمامی این عادات، سرچشمه بزرگ فساد، بى امنیتى و آشوبگرى و حربه بزرگ طاغوت برای از بین بردن آدمی (دشمن دیرینه‌اش) است.

عصبيت جاهلى

اقتضاى طبیعت اینگونه ملیت‌ها ایجاد عصبیت جاهلانه در انسان‌ها است، این احساس جاهلانه، انسان را به مخالفت و نفرت ورزیدن علیه انسان‌های دیگر فقط بخاطر تعلق‌شان به مللی غیر از ملت او وامی‌دارد!. این انسان را با حق و صداقت و دیانت کارى نیست، تنها به دلیل رنگ پوست سیاه یک انسان، او را تحقیر می‌کند. یا تنها به دلیل اینکه آسیایى است، غربی‌ها اجازه دارند بر سرزمین‌هایشان تجاوز کنند، آن سرزمین‌ها را مستعمره خود کرده و مردمانش را به استثمار بکشند و حق آنان را تلف نمایند. برای نفرت آلمانی‌ها از دانشمندی مانند آئن ستاین، همین قدر کفایت می‌کند که او یک اسرائیلی است. برای هشدار به تشکیدى سیاه رنگ مبنی بر آنکه در صورت مجازات نمودن اروپایى‌ها، از ریاست برکنار خواهد شد همین بس که او یک حبشی است. اما اتباع امریکایی از این صلاحیت برخوردارند که حبشى‌ها را دستگیر و طعمه آتش سازند؛ زیرا آن‌ها حبشى و سیاه پوستند. آلمانى بودن آلمانى‌ها و فرانسوى بودن فرانسوى‌ها، کافی است که نسبت به هم نفرت بورزند و محاسن همدیگر را یکسره معایب تلقى کنند. افغانى بودن افغان‌هاى آزاد سرحد و عرب بودن اهل دمشق، به انگلیسى‌ها و فرانسوى‌ها این حق را می‌دهد که آن‌ها را هدف بمباران قرار بدهند و شهرهای‌شان را منهدم سازند، حال آنکه اگر یکی از شهرهای اروپا چنین بمباران شود، این امر، عملی وحشیانه محسوب می‌گردد. خلاصه اینکه: این امتیاز نژادى، انسان را از طریق حق و انصاف منحرف می‌سازد. به همین علت است که اخلاق و شرافت بین المللى، در چهار چوب ملیت‌ها در جایى به ستم، اما در جایى به عدل، در جایى به راستگویى و صداقت، اما در جایى به کذب و دروغ، در جایى به پستى، اما در جایى به شرافت تبدیل می‌شود.

آیا تصور و ذهنیتی نامعقول‌تر از این می‌شود در انسان سراغ گرفت؟! با همین دید و ذهنیت است که یک انسان، شخصی نالایق، فاسد و شر پسند را بر یک شخص لایق، صالح و دارای اندیشه نیک، ترجیح بدهد تنها به این علت که او از یک نژاد است و دومى از نژادی دیگر؛ یکى سفید است و دیگرى سیاه؛ یکى در غرب فلان کوه متولد شده و دیگرى در شرق آن کوه؛ یکى به زبانى تکلم می‌کند و دومى به زبانی دیگر؛ یکى تبعه حکومت سلطنتى است و دومى تبعه حکومت سلطنتی دیگر. آیا رنگ پوست در پاکی و تیرگی روح اثر دارد؟ آیا عقل می‌تواند این را بپذیرد که: فساد و اصلاح، اخلاق و اوصاف انسانى با دریا‌ها و کوه‌ها ارتباط دارد؟ آیا انسان دارای عقل سلیم می‌تواند قبول کند چیزی که در مشرق حق است، در مغرب باطل باشد؟ آیا یک قلب سلیم این تصور را می‌تواند بپذیرد که نیکویى، شرافت و کمال انسانیت وابسته به خون رگ‌ها یا لهجه و زبان، یا خاک مولد و مسکن می‌باشد؟ بدون شک عقل سلیم به این پرسش‌ها پاسخ منفى خواهد داد. اما نژاد پرستی و ملی‌گرایی و این نوع تفکرات، با لجاجت و بى باکى زیادى به آن جواب مثبت می‌دهند.

انتقادی سالم بر عناصر ناسيوناليزم

برای لحظاتی از این بحث صرف نظر کنید و به اشتراکاتی که امروزه پایه‌‌های ناسیونالیزم را تشکیل می‌دهند توجه کنید، این نیز بنیاد سالم و مستحکمى را داشته است، با اینکه حقیقت آن تخیل و سراب محض است.

نسليت یا نژاد پرستی

نژادپرستی چیست؟ نژاد پرستی عبارت است از احترام و به رسمیت شناختن کسانی که از یک نسل هستند، همین اشتراک پیوند، انگیزه آنان می‌باشد. پایه این (اشتراک) ابتدا در خانواده گذاشته می‌شود، سپس توسعه یافته و در سطح طایفه گسترش می‌یابد؛ بعد نسل بوجود مى‌آید. پس از این‌که به درجه نسل ارتقاء یافت، انسان از پدری که یگانه موْرث نسل او بوده است، آنقدر به دور می‌ماند که توارث او تصورى بیش نیست. جوى‌های متعددى از خون بیگانگان به این دریاى " نسل " سرازیر می‌شوند. لذا انسان عالِم و عاقل، نمی‌تواند مدعى شود که این دریا، از آب خالصی که از سرچشمه اصلى‌اش سرازیر است، تشکیل شده است. انسانی که اشتراک خونی را مبنای اتحاد خود قرار می‌دهد، چرا خونى را که از نخستین پدر و مادر تمام عالم بشریت سر چشمه گرفته است مبناى اشتراکش قرار نمی‌دهد؟ چرا تمام بشریت را به نسل واحد و اصل واحدى منسوب نمی‌سازد؟ آنانی که امروز بانى و موْرث نسل‌های مختلف‌اند، بدون تردید می‌دانند که نسل آنان در طول تاریخ با یکدیگر ارتباط دارند، پس همه ایشان از یک نسل واحد سرچشمه گرفته‌اند. بنابراین، تقسیم بشر به نسل آریایی یا سامی، دیگر معنی ندارد.

وطنيت یا ملی‌گرایی

حقیقت اشتراک مرز و بوم از این هم موهوم‌تر است، جایی که انسان در آن پا به عرصه وجود گذاشته از یک متر مربع تجاوز نمی‌کند، اگر این محیط را وطن اصلى‌اش قرار دهد، پس نمی‌تواند کشورى را به حیث وطنش معرفى کند. اما گاهی مایل‌ها و کیلو‌متر‌ها، گاهى هم صد‌ها و هزار‌ها مایل دورتر از این محیط کوچک را سر حد منطقه و محیط خود ترسیم می‌نماید و می‌گوید: تا فلان‌جا وطنم هست و خارج از آن، به من تعلق نمی‌گیرد.

این تنها تنگ نظرى اوست، گرنه هیچ عاملى نمی‌تواند او را از قرار دادن تمام روى زمین به حیث کشورش منع نماید. بنا بر دلیل قبلى‌اش، اگر شخص می‌تواند وطنش را از یک متر مربع به هزار‌ها متر مربع گسترش دهد، چه دلیل و برهانی وجود دارد که نتواند همه کره زمین را وطن خویش بداند؟! اگر انسان زاویه دیدش را تنگ نسازد، خواهد توانست فلان دریا، یا کوه را که حدود وطنش تصور می‌کند، به دیگر دریاها و کوه‌ها و غیره گسترش دهد، زیرا در بین آن دریا و کوه با دیگر دریاها و کوه‌ها فرقی وجود ندارد. همه و همه اجزاى یک زمین است، روى چه اصلى و دلیلی به دریاها، کوه‌ها و غیره این صلاحیت را داده است که او را در حدود ویژه‌اى محصور نگهدارد؟ چرا نمی‌گوید: من بر روی زمین زندگی می‌نمایم، پس تمام کره زمین وطنم است؟! تمام افرادی که در آن سکونت دارند و زندگى می‌کنند، هموطن من می‌باشند. همه در روی کره زمین، مستحق همان حقوقی هستند که در آن یک متر مربع چشم به جهان گشوده‌اند.

امتيازات لسانى

تأثیر اشتراک زبان تنها درین است که: براى متکلمین زبان واحد، زمینه‌ی هرچه بیشتر تفاهم و ابراز نظریات با یکدیگر فراهم گردیده است. پرده بیگانگی از میان برداشته شده و متکلمین زبان واحد، با هم احساس قرابت بیشتر می‌نمایند. اما اظهار نظر مشترک، نمی‌تواند مستلزم اشتراک نظر باشد، گاهی ممکن است ده‌ها زبان و گویش مختلف در باره موضوعی یک دیدگاه داشته و با هم متحد باشند، اما افرادی که با یک زبان و گویش سخن می‌گویند، ده‌ها نظریه داشته باشند که با یکدیگر سنخیت نداشته و باعث اختلاف گردد. روى همین اصل، وحدت نظر که در حقیقت روح ملت است، احتیاجى به اشتراک زبان ندارد، بنابراین، وحدت نظر با اشتراک زبان ارتباطى ندارد. پس این پرسش پیش مى‌آید که: انسانیت شخص و خوبی و بدی او چه ارتباطى با زبان دارد؟ آیا شخصی که به زبان آلمانى سخن می‌گوید، به این دلیل بر فرانسوی ترجیح دارد که به زبان آلمانی سخن می‌گوید؟. عامل قابل ملاحظه، تنها در کمال شخصى او نهفته است نه در زبان او. با تلخیص مطلب باید گفت: براى پیشبرد و اجراى امور کشورى و امور عمومی، به شخصی نیاز است که بتواند به زبان آن کشور سخن بگوید. اما نباید در تقسیم انسانیت و امتیاز ملى مد نظر قرار گیرد.

امتياز رنگ

امتیاز رنگ در سازمان‌هاى انسانى لغو و بی تأثیر است. رنگ تنها صفت جسم است. شرف انسان بر بنیان جسم او متکى نبوده، بلکه بر روح و نفس ناطقه وى استوار است که دارای هیچ رنگى نیست.

پس امتیاز زردى، سرخى، سیاهى و سپیدى در انسان یعنى چه؟ ما در بین شیر گاو سفید و سیاه تفاوتی قائل نمی‌باشیم؛ زیرا مقصد شیر است نه رنگ گاوی که آن شیر از او دوشیده شده است. این از انحراف عقل است اگر صفات معنوى انسان را مد نظر قرار ندهیم و فقط رنگ پوست او را محترم بشماریم.

ناسيوناليزم اقتصادى

اشتراک اقتصادى مظهر کامل خود‌محوری انسانى است، خداوند به چنین امری دستور نداده است. انسان فطرتا توان کار کردن را دارد. بعد از اینکه انسان از مادر متولد و به سن رشد رسید، در دنیا محیطی وسیع برای تلاش و کوشش خود مى‌یابد، وسایل مورد نیاز زندگى از او استقبال می‌کند، اما او به خاطر تأمین معیشت خود، به آن‌ها اکتفا نمی‌کند، او نه تنها می‌خواهد ابواب رزق به رویش گشوده شود، بلکه هدف او مسدود ساختن این ابواب به روى دیگران نیز هست. جمع بسیارى از مردم، از این خودمحوری وى حمایت و استقبال می‌کنند، پس در بین ایشان وحدتى پدید مى‌آید که باعث ایجاد ملتی واحد می‌گردد. ظاهراً این‌ها می‌دانند که حلقه اغراض اقتصادى را تشکیل داده و منافع و حقوق‌شان را حفظ کرده‌اند. بعضی از ملیت‌ها چنین حصاری را به دور خویش کشیده‌اند. چنین انسان‌هایی عرصه زندگی را بر خودشان محصور می‌سازند، پس این خودمحوری اسباب بستن و به زنجیر کشیدن پا‌ها و دست‌های‌شان را فراهم می‌سازد. با تعاون در راستای مسدود ساختن دروازه‌های معیشت به روى دیگران، خود کلید معیشت خویش را مفقود می‌سازند. اکنون این رویه در مقابل چشم ما موجود است، تمام حکومت‌های اروپایی، امریکایی و ژاپنی از رویه خویش پشیمانند؛ و در پى آنند که چگونه کاخ‌های اقتصادى‌شان را که بدست خویش و بخاطر حفظ منافع‌شان پایه‌گذاری کرده بودند، فروریزند. آیا با این وصف! به این حقیقت پى نمی‌بریم که تقسیم پیوند‌ها بخاطر کسب معیشت و بدست آوردن امتیازات ناسیونالیستى متکى برآن، کاریست بس احمقانه و غیر عاقلانه؟! با این حال، تأمین آزادى و تلاش و جستجوى مرحمت پروردگار بر روی زمین وسیع خداوند، براى انسان قباحت تلقى می‌شود؟.

ناسيوناليزم سياسى

اشتراک نظام حکومت یک بنیان ناپایدار و ضعیف است، هیچ ملتى نمی‌تواند بر پایه آن متکى و مستحکم شود، براى اتباع سلطنتى در داخل شدن به وفاداران آن سلطنت و ازین طریق، تشکیل ملیتى، هرگز به موفقیت نخواهد انجامید. سلطنت تا وقتى که غالب و قاهر باشد، اتباع آن از قانون اطاعت می‌کنند، این اطاعت در هر حکومتی که بیشتر بوده، در زمان انحلال باعث تقسیم بیشتر آن حکومت شده است. با ضعیف شدن اداره مرکزى سلطنت مغول، هیچ عاملى نتوانست مناطق مختلف را از تشکیل ملیت‌هاى جداگانه سیاسى باز دارد. خلافت عثمانى نیز با همین مشکلات مواجه بوده است. در این زمان‌های اخیر جوانی ترک برای برپایی کاخ ناسیونالیزم عثمانى، سعى و مجاهدت زیادی بخرج داد، اما با یک ضربه، سنگ و خشت‌هایش با خاک یکسان شد. جدید‌ترین مثال در این مورد استرالیا و مجارستان می‌باشند. مثال‌های متعدد دیگرى نیز در تاریخ به کثرت دیده می‌شود. با تقدیم این مثال‌ها، اگر کسى باز هم برپایی و پیشرفت ناسیونالیزم سیاسى را امکان پذیر بداند، بخاطر این تصور غلطی که دارند برای خوشحالی ایشان باید به آنان گفت: اگر به نتیجه رسیدید مبارکتان باد.

انسانيت و آفاقيت

از توضیح و ارائه این انتقاد برمى‌آید که: بنیان و اساسی واقعى براى ایجاد این همه تفرقه در نسل انسان وجود ندارد. این تفرقه‌های مادى و حسى می‌باشد که بر دایره انسانیت سایه افکنده است.

قیام و بقاى ناسیونالیزم سیاسی در تاریکى جهالت و محدودیت فکر و انقباض قلب امکان دارد، به هر اندازه که علم و عرفان پیشرفت می‌کند، به هر اندازه‌ای که بصیرت رو به افزایش مى‌نهد؛ و به هر اندازه‌ای که وسعت قلب افزایش مى‌یابد، بساط‌های مادى و ظاهرى چیده می‌شود، تا جایی که نژاد پرستی جایش را به انسانیت، و ملی‌گرایی مقامش را به آفاقیت می‌دهد. با وجود اختلاف رنگ و زبان، وحدت کمال انسانى جلوه‌گر می‌شود، همه بندگان خداوند در زمین، اهداف مشترک زندگى‌شان را دنبال می‌کنند. نظام‌هاى سیاسى به شکل چند سایه به نظر می‌رسد که با طلوع آفتاب سعادت، از روى زمین گم می‌شوند.

نظر وسيع اسلام

سخن موجز و حق آنست که تمامی معیارهای برتری باید از اسلام منشأ گیرد. اسلام تفاوت‌های مادى میان انسان‌ها را نمى‌پذیرد. اسلام می‌گوید: تمام انسان‌ها از اصل واحدى سرچشمه می‌گیرند.

**﴿**يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ ٱتَّقُواْ رَبَّكُمُ ٱلَّذِي خَلَقَكُم مِّن نَّفۡسٖ وَٰحِدَةٖ وَخَلَقَ مِنۡهَا زَوۡجَهَا وَبَثَّ مِنۡهُمَا رِجَالٗا كَثِيرٗا وَنِسَآءٗۚ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ ٱلَّذِي تَسَآءَلُونَ بِهِۦ وَٱلۡأَرۡحَامَۚ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ عَلَيۡكُمۡ رَقِيبٗا١**﴾** [النساء: 1]

«ای مردم از پروردگارتان بترسید، آن ذاتی که شما را از یک تن آفرید، و همسرش را (نیز) از او آفرید، و از آن دو، مردان و زنان بسیاری پراکنده کرد، و از پروردگاری بترسید که به (نام) او از همدیگر درخواست می‌کنید، و (همچنین) از (گسستن) پیوند خویشاوندی بپرهیزید. بی‌گمان الله همواره بر شما مراقب (و نگهبان) است».

بین شما اختلاف مرز و بوم و مولد و مدفن حائز اهمیت نبوده، بلکه در حقیقت شما یکسانید.

**﴿**وَهُوَ ٱلَّذِيٓ أَنشَأَكُم مِّن نَّفۡسٖ وَٰحِدَةٖ فَمُسۡتَقَرّٞ وَمُسۡتَوۡدَعٞۗ قَدۡ فَصَّلۡنَا ٱلۡأٓيَٰتِ لِقَوۡمٖ يَفۡقَهُونَ٩٨**﴾** [الأنعام: 98]

«و او کسی است شما را از یک تن آفرید، پس شما را قرار گاه و امانت گاهی است، ما آیات (خود) را برای گروهی که در می‌یابند (به تفصیل) بیان نمودیم».

پس از آن در مورد اختلاف نسل و خاندان نیز این حقیقت را توضیح می‌دهد که:

**﴿**يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِنَّا خَلَقۡنَٰكُم مِّن ذَكَرٖ وَأُنثَىٰ وَجَعَلۡنَٰكُمۡ شُعُوبٗا وَقَبَآئِلَ لِتَعَارَفُوٓاْۚ إِنَّ أَكۡرَمَكُمۡ عِندَ ٱللَّهِ أَتۡقَىٰكُمۡۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٞ١٣**﴾** [الحجرات: 13]

«ای مردم! بی‌شک ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم، و شما را تیره‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم، تا یکدیگر را بشناسید، همانا گرامی‌ترین شما نزد الله پرهیزگارترین شماست، بی‌گمان الله دانای آگاه است».

یعنى اختلاف این شعوب و قبائل تنها بخاطر تعارف و شناسایى است، نه عداوت با یکدیگر، یا تفاخر بر یکدیگر و جار و جنجال باهم. در این اختلاف، وحدت اصل انسانى مد نظر قرار گرفته شده است، اگر فرق حقیقى در بین شما وجود داشته باشد، آن بر پایه اخلاق و اعمال نیکو و نکوهیده‌ استوار است.

سپس می‌فرماید که تفرقه گرو‌هی و اختلاف جماعت‌ها، نشانه عذاب خداوندیست و شما باید لذت دشمنى با یکدیگر را بچشید.

**﴿**قُلۡ هُوَ ٱلۡقَادِرُ عَلَىٰٓ أَن يَبۡعَثَ عَلَيۡكُمۡ عَذَابٗا مِّن فَوۡقِكُمۡ أَوۡ مِن تَحۡتِ أَرۡجُلِكُمۡ أَوۡ يَلۡبِسَكُمۡ شِيَعٗا وَيُذِيقَ بَعۡضَكُم بَأۡسَ بَعۡضٍۗ**﴾** [الأنعام: 65]

«بگو: او قادر است بر آنکه عذابی از بالای (سر) تان یا از زیر پای‌تان؛ بر شما بفرستد، یا شما را به صورت گروه گروه (و پراکنده) با هم بیامیزد و (طعم) جنگ (و دو دستگی) را به هر یک از شما بوسیله دیگری بچشاند».

اسلام این گروه‌بندى را از جمله جرایمى قرار داده است که بنا برآن، فرعون مستحق لعنت و عذاب دانسته شد**.**

**﴿**إِنَّ فِرۡعَوۡنَ عَلَا فِي ٱلۡأَرۡضِ وَجَعَلَ أَهۡلَهَا شِيَعٗا**﴾** [القصص: 4]

«بی‌گمان فرعون در زمین برتری جست و اهل آن را گروه گروه کرد».

بعد می‌فرماید: زمین از آن خداوند است. درین فرموده، نوع بشر را به خلافتش بر روى زمین سرفراز می‌سازد. او تعالى همه چیز را مسخر انسان گردانیده است. پس نیازی نیست انسان بنده دیگری باشد. خداوند این زمین وسیع را بر روى او گشوده است. اگر جایى براى او گوارا نباشد، می‌تواند بجاى دیگرى عزیمت نماید، به آن جایی برود که نعمت‌های خداوندى فراوان است.

**﴿**إِنِّي جَاعِلٞ فِي ٱلۡأَرۡضِ خَلِيفَةٗ**﴾** [البقرة: 30]

«من در زمین جانشینی قرار خواهم داد».

**﴿**أَلَمۡ تَرَ أَنَّ ٱللَّهَ سَخَّرَ لَكُم مَّا فِي ٱلۡأَرۡضِ**...﴾** [الحج: 65]

«آیا ندیدی که الله آنچه را در زمین است مسخر شما کرده است...».

**﴿**أَلَمۡ تَكُنۡ أَرۡضُ ٱللَّهِ وَٰسِعَةٗ فَتُهَاجِرُواْ فِيهَاۚ**﴾** [النساء: 97]

«مگر سرزمین خدا، پهناور نبود که در آن مهاجرت کنید؟».

﴿۞وَمَن يُهَاجِرۡ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ يَجِدۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ مُرَٰغَمٗا كَثِيرٗا وَسَعَةٗ﴾ [النساء: 100]

«و کسی‌که در راه الله هجرت کند در زمین جاهای امن فراوان و گشایش (در رزق و روزی) می‌یابد**».**

اگر تمام قرآن را بخوانید، در آن کلمه‌اى در تأیید ملت‌گرایی و نژاد پرستی نخواهید دید. دعوت و خطاب آن متوجه تمام نوع بشر است. همه انسان‌هاى تمام روى زمین را به سوى خیر و صلاح فرا می‌خواند. از هیچ ملت و سرزمینی خاص نام نبرده است، فقط از سرزمین مکه نام برده است [چون خانه خدا؛ یعنی کعبه مشرفه در آن قرار دارد]. اما در مورد آن نیز به وضاحت و روشنی فرموده است:

**﴿**إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ وَٱلۡمَسۡجِدِ ٱلۡحَرَامِ ٱلَّذِي جَعَلۡنَٰهُ لِلنَّاسِ سَوَآءً ٱلۡعَٰكِفُ فِيهِ وَٱلۡبَادِۚ وَمَن يُرِدۡ فِيهِ بِإِلۡحَادِۢ بِظُلۡمٖ نُّذِقۡهُ مِنۡ عَذَابٍ أَلِيمٖ٢٥**﴾** [الحج: 25]

«بی‌گمان کسانی‌که کافر شدند، و (مردم را) از راه الله باز می‌دارند و (همچنین از) مسجد الحرام، که آن را برای (همه) مردم یکسان قرار دادیم، (چه) مقیم در آنجا و یا وارد بر آن، و کسی‌که از روی ستم در آن‌جا کج‌روی (و انحراف از حق را) بخواهد، از عذاب دردناک به او می‌چشانیم».

و در مورد مشرکین مقیم مکه فرموده است که آن‌ها نجس هستند و باید از آنجا به بیرون رانده شوند:

**﴿**يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِنَّمَا ٱلۡمُشۡرِكُونَ نَجَسٞ فَلَا يَقۡرَبُواْ ٱلۡمَسۡجِدَ ٱلۡحَرَامَ بَعۡدَ عَامِهِمۡ هَٰذَاۚ وَإِنۡ خِفۡتُمۡ عَيۡلَةٗ فَسَوۡفَ يُغۡنِيكُمُ ٱللَّهُ مِن فَضۡلِهِۦٓ إِن شَآءَۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَلِيمٌ حَكِيمٞ٢٨**﴾** [التوبة: 28]

«ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید! بی‌گمان مشرکان پلیدند، پس نباید بعد از اِمسال، به مسجد الحرام نزدیک شوند و اگر شما از فقر می‌ترسید، (بدانید که) خداوند اگر بخواهد شما را از فضل خویش بی‌نیاز خواهد گرداند. بی گمان خداوند دانا و حکیم است».

پس از این تصریح، دیگر ناسیونالیزم وطنی و ملی‌گرایی در اسلام جایی ندارد. بلکه همه مسلمانان برادر و همه سرزمین‌های اسلامی سرزمین ‌آنان می‌باشد، پس هر مسلمان می‌تواند بگوید:

هر مُلک مُلک ماست که مُلک خداى ماست.

دشمنى اسلام و عصبيت

در اوایل ظهور اسلام، تعصبات و امتیازات نژاد و وطن از عمده‌ترین موانع پیشرفت آن بود. در این تعصبات، قبیله رسول الله ج در پیشاپیش همه قرار داشت. همین تصورات و مفاخر و برتری نژادى و قبیله‌ای، حایل بزرگى در بین آن‌ها و دین اسلام شده بود، آن‌ها بر این اعتقاد بودند که اگر قرآن از طرف خداوند متعال نزول مى‌یابد، پس باید بر یکى از رجال با نفوذ و سرمایه‌دار مکه و یا طایف نازل شود:

**﴿**وَقَالُواْ لَوۡلَا نُزِّلَ هَٰذَا ٱلۡقُرۡءَانُ عَلَىٰ رَجُلٖ مِّنَ ٱلۡقَرۡيَتَيۡنِ عَظِيمٍ٣١**﴾** [الزخرف: 31]

«و گفتند: چرا این قرآن بر مردی بزرگ، از (مردم) این دو شهر (مکه و طایف) نازل نشده است؟!».

ابوجهل حدس می‌زد که محمد ج با ادعای رسالتش، فخرى بر مفاخر قبیله‌‌ای خود مى‌افزاید. او می‌گفت:

«ما در همه چیز با بنی‌عبدمناف مقابله می‌نمودیم، در شأن و شوکت حریف آنان بودیم، در مهمان نوازى و در عطا و بخشش، با آن مساوى بودیم. اما اکنون وى می‌گوید: به من وحی نازل می‌شود، به خدا سوگند که هرگز محمد را تصدیق نمی‌کنیم».

این تنها نظر ابوجهل نبود، بلکه همه مشرکین قریش در مقابل دین رسول الله ج این چنین عنادی داشتند:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مذهب او قاطع ملک و نصب |  | از قریش و منکر از فضل عرب |
| در نگاه او یکى بالا و پست |  | با غلام خویش بریک خوان نشست |
| قدر احرار عرب نشناخته |  | با کلفتان حبش در ساخته |
| احمران با اسودان آمیختند |  | آبروى دودمانى ریختند |

بنابراین، تمام قبیله قریش به مخالفت با بنى‌هاشم برخاست. بنى هاشم نیز به پیروی از عصبیت قبیله‌ای، از رسول الله ج حمایت و پشتبانى کردند؛ در حالی که اکثر آنان مسلمان نبودند. به همین علت بنى هاشم در شعب ابى طالب محصور شد و تمام اهل قریش با آنان قطع رابطه نمودند.

مسلمانانی که قبیله‌های‌شان مستضعف بودند از مظالم شدید به ستوه آمدند و بسوى حبشه هجرت ‌کردند؛ و آنانی که توان و قدرت داشتند، نه بخاطر حق پرستى ایشان، بلکه بنا به قدرت قبیله‌ای خویش تا حدى از تجاوز و ستمگرى قریش محفوظ بودند. عرب بنا بر پیشگویى‌های انبیاى بنى اسرائیل مدت‌هاى زیادى منتظر ظهور پیامبر بودند، نتیجه پیشگویى‌ها این بود که وقتی دعوت رسول الله ج پخش شد، عده کثیرى از مردم مدینه به اسلام مشرف شدند؛ اما عامل اساسى‌ای که خود یهودى‌ها را از تصدیق آن حضرت باز می‌داشت، همین تعصب نژادى بود، آن‌ها معترض بودند که چرا پیامبر آینده که باید از بنی‌اسرائیل باشد، از بنی اسماعیل انتخاب گردیده است؟. این تعصب، آن‌ها را به حدى مشتعل و عصبانی نمود که موحدین را ترک کرده به مشرکین پیوستند. نصارى نیز چنین حالى داشتند، آن‌ها نیز منتظر آمدن پیامبر بودند، اما حدس می‌زدند که پیامبر از مردم سوریه خواهد بود و از آنجا ظهور خواهد نمود. به همین دلیل به پذیرفتن هیچ پیامبرى از عرب تن در نمی‌دادند. هنگامی که فرمان رسول الله ج به هرقل رسید، وى خطاب به تاجران قریش گفت:

«من می‌دانستم پیامبر دیگرى آمدنى است، اما امید نداشتم از میان شما باشد».

هنگامی که نامه رسول خدا **ج** به مقوقس مصر رسید، وى نیز گفت:

«اینکه پیامبری باقی مانده و ظهور خواهد کرد، این را می‌دانستم، اما امید داشتم وى از شام مبعوث شود».

چنین تعصبی در فارس‌ها نیز دیده می‌شد. وقتی نامه مبارک رسول‌اکرم ج به خسرو پرویز رسید، وى از نامه رسول خدا ناراحت و برافروخته گردید؛ چرا که خود را از نظر نژادی برتر می‌دانست، وی از اینکه فرستنده نامه، نام خود را قبل از نام او نوشته بود بسیار عصبانی گردید؛ زیرا وی مردم شبه جزیره عربستان را به چشم مردمانی عقب افتاده و برده می‌دید؛ و آنان را ذلیل و حقیر می‌شمرد. برای همین او هیچگاه قبول نمی‌کرد در یک چنین ملتى، شخصى مبعوث شود و مردم را بسوى حق فراخواند.

بزرگترین حربه‌ای که یهودى‌ها این دشمنان اسلام، از آن بر علیه مسلمانان استفاده می‌کردند، ایجاد تعصب قبیله‌ای بود. بنابراین، آن‌ها با منافقین مدینه ارتباط برقرار نمودند.

آنان برای اختلاف در بین مسلمانان مدینه، جنگ بعاث [جنگی که در بین دو طایفه اوس و خزرج روی داد] را یادآوری می‌کردند، پس چنان تعصب را بر می‌افروختند که نزدیک بود دو باره شمشیرها برای خون‌خواهی از نیام کشیده شود. در این مورد آیه ذیل نازل شد که:

**﴿**يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِن تُطِيعُواْ فَرِيقٗا مِّنَ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡكِتَٰبَ يَرُدُّوكُم بَعۡدَ إِيمَٰنِكُمۡ كَٰفِرِينَ١٠٠**﴾** [آل عمران: 100]

«ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید! اگر از گروهی از اهل کتاب اطاعت کنید، شما را بعد از ایمان‌تان به کفر بر می‌گردانند».

تعصب نژادی و ملیت باعث آن شد که وقتی پیامبر قریشی مکی، به عنوان حکمران و بزرگ مدینه پذیرفته شد، منافقین مدینه با دیدن مهاجرین در باغ‌ها و نخلستان‌های انصار، از شدت حسادت آتش می‌گرفتند. از همین روی عبدالله بن ابى رئیس منافقین می‌گفت:

«اینان در شهر و دیار خودمان با ما سر ستیز دارند و به ما بزرگی می‌فروشند! به خدا مَثَل ما و اینان همان ضرب‌المثل قدیمی است که گفته‌اند: سَمّن کلبَک یأکُلْک! یعنی: سگت را فربه ساز تا خودت را بخورد!».

آن‌ها به انصار می‌گفتند: «این کاری است که خودتان بر سر خودتان آوردید! اینان را وارد سرزمین‌تان کردید، اموال‌تان را با اینان تقسیم کردید! هان به خدا، اگر امساک کرده بودید و دست مساعدت به آنان نداده بودید، به شهر و دیار دیگری می‌رفتند!؟».

قرآن عظیم الشان به سخنان این منافقین چنین پاسخ مؤجزی داده است:

**﴿**هُمُ ٱلَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنفِقُواْ عَلَىٰ مَنۡ عِندَ رَسُولِ ٱللَّهِ حَتَّىٰ يَنفَضُّواْۗ وَلِلَّهِ خَزَآئِنُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَلَٰكِنَّ ٱلۡمُنَٰفِقِينَ لَا يَفۡقَهُونَ٧ يَقُولُونَ لَئِن رَّجَعۡنَآ إِلَى ٱلۡمَدِينَةِ لَيُخۡرِجَنَّ ٱلۡأَعَزُّ مِنۡهَا ٱلۡأَذَلَّۚ وَلِلَّهِ ٱلۡعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِۦ وَلِلۡمُؤۡمِنِينَ وَلَٰكِنَّ ٱلۡمُنَٰفِقِينَ لَا يَعۡلَمُونَ٨**﴾** [المنافقون: 7-8]

«آن‌ها کسانی هستند که می‌گویند: «بر آنان که نزد رسول الله هستند (چیزی) انفاق نکنید تا پراکنده شوند و حال آن که خزاین آسمان‌ها و زمین از آنِ الله است، ولی منافقان درنمی‌یابند. آن‌ها می‌گویند: اگر به مدینه باز گردیم، یقیناً صاحبان عزت، ذلیلان را از آنجا بیرون می‌کنندحال آنکه عزت از آن خدا و رسول و مؤمنان است ولی منافقان نمی دانند».

این نتیجه تعصب بود که عبدالله بن ابى منافق به حضرت عایشهل تهمت و افترا زد؛ و حمایت اهل خزرج از او، باعث آن شد که این دشمن خدا و رسول به کیفر عمل ناشایسته‌اش نرسد.

جهاد اسلام عليه تعصب

از مطالبی که گفتیم، این حقیقت واضح می‌شود که بعد از کفر و شرک، بزرگترین دشمن اسلام مسئله نژاد پرستی و ملیت بود، برای همین، رسول‌الله **ج** در 23سال عمر گرامی خود همزمان با امحای کفر و شرک، به امحای عصبیت و نژاد پرستی نیز پرداخت. اگر کتب احادیث و سیره را مطالعه کنیم، آگاه خواهیم شد که رسول اکرم ج چگونه امتیازات خون، رنگ، خاک، زبان و نژاد را نابود ساخت، دیوار‌های مرتفع امتیازات غیر طبیعى بین انسان و انسان را فروریخت! و همه انسان‌ها را از نگاه حیثیت انسانى، یکسان قرار داد. رسول الله ع برای مبارزه با این کار، فرمودند:

«لَيْسَ مِنَّا مَنْ دَعَا إِلَى عَصَبِيَّةٍ وَلَيْسَ مِنَّا مَنْ قَاتَلَ عَلَى عَصَبِيَّةٍ وَلَيْسَ مِنَّا مَنْ مَاتَ عَلَى عَصَبِيَّةٍ»[[1]](#footnote-1).

ترجمه: «هرکس به نژاد پرستی بخواند از ما نیست، هر کس بخاطر نژاد پرستی جنگ نماید از ما نیست، هر کس بر عقیده نژاد پرستی بمیرد از ما نیست».

آن حضرت ج فرموده‌اند:

«لَيْسَ لِأَحَدٍ عَلَى أَحَدٍ فَضْلٌ إِلَّا بِدِينٍ أَوْ تَقْوَى النَّاسُ كُلُّهُمْ بَنُو آدَمَ وَآدَمُ خُلِقَ مِنْ تُرَابٍ»[[2]](#footnote-2).

ترجمه: «هیچکس بر دیگری برتری ندارد مگر به دین و تقوی، همه مردم فرزندان آدم هستند و آدم از خاک آفریده شده است».

امتیازات نسل، وطن، زبان و رنگ را با این اعلام ملغى قرار دادند:

«لَا فَضْلَ لِعَرَبِيٍّ عَلَى أَعْجَمِيٍّ وَلَا لِعَجَمِيٍّ عَلَى عَرَبِيٍّ كُلّكُم أبناء آدم». (بخارى و مسلم)[[3]](#footnote-3).

ترجمه: «نه عرب بر عجم برتری دارد و نه عجم بر عرب، همه شما فرزندان آدم هتسید».

«لاَ فَضْلَ لِعَرَبِىٍّ عَلَى أَعْجَمِىٍّ، وَلاَ لِعَجَمِىٍّ عَلَى عَرَبِىٍّ، وَلاَ لأَحْمَرَ عَلَى أَسْوَدَ، وَلاَ أَسْوَدَ عَلَى أَحْمَرَ، إِلاَّ بِالتَّقْوَى». (زاد المعاد)[[4]](#footnote-4)

«هیچ عربى بر عجم و هیچ عجمى بر عرب؛ و هیچ سرخى بر سیاه، و هیچ سیاهى را بر سرخ فضیلت نیست، و اگر فضیلت است تنها بنا بر پرهیزگارى است».

«اسْمَعُوا وَأَطِيْعُوا، وإنِ اسْتُعْمِلَ عَلَيْكُمْ عَبْدٌ حَبَشِىٌّ، كَأَنَّ رَأْسَهُ زَبِيبَةٌ»[[5]](#footnote-5).

«بشنوید و اطاعت کنید، اگر چه بر شما برده‌ای حبشی به عنوان [امیر] گماره شده باشد که گویی سرش مانند دانه کشمش است».

پس از فتح مکه، در هنگامی که گردن‌هاى استوار و متکبر قریش به زور شمشیر خمیده گشت، پیامبر ج به ایراد خطابه برخاستند و با روشنی اعلام کردند که:

«أَلاَ إِنَّ كُلَّ مَأْثَرَةٍ كَانَتْ فِى الْجَاهِلِيَّةِ تُذْكَرُ وَتُدَّعَى مِنْ دَمٍ أَوْ مَالٍ تَحْتَ قَدَمَىَّ هَاتَيْنِ».[[6]](#footnote-6)

«آگاه باشید که همه امتیازات و مکارم اهل جاهلیت که ذکر می‌گردید و بدان خوانده می‌شد، مثل خون یا مال [دیگر ارزشی ندارد] و در زیر پای من قرار دارد».

«يا معشر قريش إن الله أذهب عنكم نخوة الجاهلية و تعظمها الآباء»[[7]](#footnote-7).

«اى اهل قریش! خداوند افتخار و نخوت جاهلیت و فخر بر آبا و اجداد را از شما دور کرده است».

«أَيُّهَا النُّاس! كُلُّكُمْ مِنْ آدَمَ، وَآدَمُ مِنْ تُرَابٍ، لاَ فَخْرَ لِلْأَنْسَابِ لاَ فَخْرَ لِلْعَرَبِيِّ عَلَى الْعَجَمِيِّ وَلاَ لِلْعَجَمِيِّ عَلَى الْعَرَبِيِّ. إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ».

ترجمه: «اى مردم! همه شما از آدم بوجود آمده‌اید و آدم از خاک بوجود آمده است. براى نسب افتخارى نیست. عرب را بر عجم و عجم را بر عرب افتخار نیست. همانا گرامی‌ترین شما در نزد پروردگارتان پرهیزگارترین شما است».

پس از اداى عبادت الهى در پیشگاه خداوند، پیرامون سه واقعیت گواهى خواهید داد، نخست اینکه «خدا را شریک و مانندى نیست» ثانیاً اینکه «محمد ج بنده و فرستاده خداوند است»، ثالثاً اینکه «بندگان خداوند باهم برابر و برادر‌اند» «إن العباد كلهم إخوة»[[8]](#footnote-8).

اساس ناسيناليزم اسلامى

به این ترتیب خدا و رسولش تمام بنیاد‌های توهمى، حسى، مادى و قیود جاهلیت را که کاخ‌هاى ملی‌گرایی مختلف بر آن پایه گذارى و استوار شده بود، از بیخ برکند. تفرقه‌های نامعقول رنگ، نسل، وطن، زبان، اقتصاد و سیاست که انسان بنا بر جهالت و نادانى‌اش، انسانیت را به واسطه آن تقسیم می‌کرد، از بین رفت. تمام انسان‌ها از نگاه ماده انسانیت، باهم مساوى و یکسان قرار گرفتند.

خداوند و پیامبرش همزمان با واژگون کردن ناسیونالیزم جاهلی، ناسیونالیزم جدیدى را متکى بر بنیاد‌های منطقى بنیاد نهادند. پایه‌های این ناسیونالیزم نیز بر امتیاز بنا شده بود، اما نه بر امتیاز مادى و غرضى، بلکه بر امتیاز روحانى و معنوى. این ناسیونالیزم به انسان صداقت طبیعى مى‌بخشد، ناسیونالیزمی که نامش «اسلام» است و تمام بشریت را به اطاعت و بندگى خداوند، تزکیه و طهارت نفس، عمل نیک و پرهیزگارى فرا می‌خواند و بعد می‌گوید: آنانی که این دعوت را پذیرفتند، همه یک ملت‌ می‌باشند و اگر در این تردید داشته باشند، از ملتی دیگر و غیر از اسلام هستند. چون کسانی که اسلام را پذیرفته‌اند، همه آنان افراد یک ملت واحد می‌باشند.

**﴿**وَكَذَٰلِكَ جَعَلۡنَٰكُمۡ أُمَّةٗ وَسَطٗا**﴾** [البقرة: 143]

«و همچنین شما را امت میانه قرار دادیم».

و افراد و گروه‌های دیگر اهل کفر و گمراهى هستند، اما متابعین آن‌ها با تمام اختلافات ذات البینى، یک گروه محسوب می‌شوند.

**﴿**وَٱللَّهُ لَا يَهۡدِي ٱلۡقَوۡمَ ٱلۡكَٰفِرِينَ**﴾** [البقرة: 264]

«و الله گروه کافران را هدایت نمی‌کند».

بناى امتیاز بین این ملیت‌ها نسل و نسب نه، بلکه اعتقاد و عمل است. این بسیار بعید نیست که دو برادر از یک پدر، بخاطر کفر و اسلام از هم جدا شوند، اما دو شخص اجنبى و ناشناخته بر اثر متعهد بودن به اسلام، یک ملت بوده و با هم دوست و شریک باشند.

در این میان، مسلمانان، کشورهای مختلف را تشکیل می‌دهند، اختلاف وطن وجه امتیاز به حساب نمی‌آید، بلکه امتیاز مبنى بر حق و باطل است و این بر اساس کشور نیست. ممکن است ملیت دو همشهرى، یا محله‌اى و حتی افراد یک خانه بنا بر اختلاف اسلام و کفر از هم جدا شوند، اما برعکس یک شخص حبشى بنا بر تشرف به اسلام با یک مراکشى پیوند برادری برقرار نماید.

اختلاف رنگ نیز در جامعه اسلامی باعث افتراق و جدایی امت از یکدیگر نمی‌شود، در اسلام رنگ چهره اعتبار ندارد، بلکه رنگ خدایی اعتبار دارد و آن بهترین رنگ‌هاست.

**﴿**صِبۡغَةَ ٱللَّهِ وَمَنۡ أَحۡسَنُ مِنَ ٱللَّهِ صِبۡغَةٗۖ**﴾** [البقرة: 138]

«رنگ الهی (را بپذیرید) و چه کس در رنگ کردن از الله نیکوتر است؟!»

امکان پذیر است که یک سپید و یک سیاه بنا بر اعتبار اسلام یک ملت شوند، برعکس دو سپید بنا بر اعتبار کفر، ملت مخالف یکدیگر را تشکیل دهند.

امتیاز زبانی نیز در اسلام عامل اختلاف نمی‌باشد، اینجا زبان دهان معتبر نبوده بلکه زبان قلب مدار اعتبار است، زبانی که همه جهانیان با آن حرف می‌زنند و فهمیده می‌شود. بنابراین اعتبار، یک عرب و یک افریقایى می‌توانند هم‌زبان باشند، اما دو عرب که زبان‌شان عربی است از یکدیگر دور باشند و زبان یکدیگر را [زبان قلبی] درک نکنند.

اختلاف نظام‌های سیاسى و اقتصادى نیز از نظر اسلام اهمیتى ندارند. در نظام اسلامی جنگ بر سر سرمایه و طلا نیست، بلکه همه چیز وابسته به سرمایه ایمان است. کشمکش بر سر سلطنت انسانى نیست، بلکه براى سلطنت خداوند است. آنانی که به حکومت الهى وفادارند و خویشتن را به خداوند فروخته‌اند، همه یک ملت‌اند، خواه در هندوستان باشد یا ترکستان. اما آنانی که از حکومت الهى سرباز زده‌اند و با مال و جان در خدمت طاغوت می‌باشند، ملت دیگری هستند. دیگر ملت مسلمان به آنان کاری ندارد که در کشورشان چه نظامی حاکم است و یا چه نظام اقتصادی دارند.

به این طریق، دایره‌ای که اسلام براى ناسیونالیزم ترسیم کرده، دایره مادى و حسى نبوده، بلکه یک دایره بخصوص معنوى است. این دایره‌اى است که دو نفر را به سبب اعتقادی، اگر چه از یک خانواده باشند از هم جدا می‌نماید، اما دو شخص را گرچه یکی در شرق و دیگری در غرب باشد، به هم پیوند داده و در داخل یک دایره قرار می‌دهد.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سر عشق از عالم ارحام نیست |  | او ز سام و حام و روم و شام نیست |
| کوکب بى شرق و غرب و بى غروب |  | در مدارش نى شمال و نى جنوب |

محیط دایره کلمه «لا اله الا الله محمد رسول الله» است. مدار دوستی و دشمنی همین کلمه است.. اقرار بدان باعث تجمع و انکار آن باعث جدایی و از هم پاشیدگی است. آنانى را که این کلمه از هم جدا کرده باشد، پیوند‌های خونی، خاک، زبان، رنگ و حکومت، نمی‌تواند متفق و متحد گرداند. همچنین آنانی را که بدور این کلمه جمع شده باشند، هیچ دریا، کوه، اقیانوس، زبان، نسل و رنگى نمی‌تواند از هم جدا نماید. چون در اسلام امتیاز جز به تقوا نیست، لذا هیچ چیزی نمی‌تواند بین مسلمانان جدایی و تفرقه بیاندازد.. هر مسلمان خواه از چین باشد یا مراکش، سپید باشد یا سیاه، هندى حرف بزند و یا عربى، سامى باشد یا آریایی، تبعه این حکومت باشد یا آن حکومت، فردى از ملت مسلمان است و عضو جامعه اسلامیست، تبعه حکومت اسلامیست، سرباز ارتش اسلامیست و مستحق حفاظت قانون اسلامیست. ماده‌اى در شریعت اسلامى وجود ندارد که در عبادات، معاملات، معاشرت، معیشت، سیاست و بالاخره در تمام شئون زندگى، مسلمانى را نسبت به مسلمان دیگر بخاطر زبان یا جنسیت، یا وطن امتیاز بیشتری بدهد.

روش اتحاد و تفرق اسلامى

نباید چنین برداشت شود که اسلام تمام رشته‌های مادى و انسانى را قطع کرده است، خیر، هرگز. اسلام مسلمانان را به صله رحمى حکم می‌کند و از قطع صله رحمی باز می‌دارد. به اطاعت و فرمانبردارى از والدین تأکید می‌کند. در خیر، صدقات و بذل و انفاق، خویشاوندان و ذوى القربی را بر غیر ذوى القربی ترجیح داده است. به تحفظ و نجات اهل و عیال، فامیل و مال از شر دشمن حکم نموده است. مبارزه با ستمگران را مقدم شمرده و کسانی را که درین راه جان می‌دهند، شهیدش می‌شمارد. در تمام امور زندگى بدون امتیاز و در نظر گرفتن مذهب، به همدردى، معاونت، رفتار نیکو و ابراز محبت به هر انسان دستور می‌دهد. هیچ حکمى در اسلام یافت نخواهد شد که با خدمت و تحفظ خاک و وطن مخالفت کند، یا صلح و مسالمت را با همسایه غیر مسلمان تقبیح نماید.

این همه مراعات امور طبیعى و جایز در رابطه به پیوندهای مادى است. اما عاملی که در مسأله ناسیونالیزم و اسلام فرق بین اسلام و غیر اسلام را بوجود آورده، اینست که: دیگران بنا بر همین رشته‌ها، ملیت‌های جداگانه را تأسیس نموده‌اند؛ اما اسلام آن را اساس ناسیونالیزم قرار نمی‌دهد. اسلام ارتباط ایمان را بر همه ارتباطات ترجیح داده و اگر فرصت میسر شود، هریک از مسلمانان بخاطر آن جان فشانى خواهند کرد.

خدای‌تعالی می‌فرماید:

**﴿**قَدۡ كَانَتۡ لَكُمۡ أُسۡوَةٌ حَسَنَةٞ فِيٓ إِبۡرَٰهِيمَ وَٱلَّذِينَ مَعَهُۥٓ إِذۡ قَالُواْ لِقَوۡمِهِمۡ إِنَّا بُرَءَٰٓؤُاْ مِنكُمۡ وَمِمَّا تَعۡبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ كَفَرۡنَا بِكُمۡ وَبَدَا بَيۡنَنَا وَبَيۡنَكُمُ ٱلۡعَدَٰوَةُ وَٱلۡبَغۡضَآءُ أَبَدًا حَتَّىٰ تُؤۡمِنُواْ بِٱللَّهِ وَحۡدَهُۥٓ إِلَّا قَوۡلَ إِبۡرَٰهِيمَ لِأَبِيهِ لَأَسۡتَغۡفِرَنَّ لَكَ وَمَآ أَمۡلِكُ لَكَ مِنَ ٱللَّهِ مِن شَيۡءٖۖ رَّبَّنَا عَلَيۡكَ تَوَكَّلۡنَا وَإِلَيۡكَ أَنَبۡنَا وَإِلَيۡكَ ٱلۡمَصِيرُ٤**﴾** [الممتحنة: 4]

«یقیناً برای شما سر مشق خوبی در (زندگی) ابراهیم و کسانی‌که با او بودند وجود دارد، آنگاه که به قوم خود گفتند: «ما از شما و از آنچه غیر از الله می‌پرستید بیزاریم، به شما کافر (و منکر) شده‌ایم، و میان ما و شما برای همیشه عداوت و دشمنی آشکار شده است، تا این‌که به الله یگانه ایمان آورید – مگر آن سخن ابراهیم که به پدرش (آزر) گفت: «البته من برایت آمرزش طلب می‌کنم، و در برابر الله برای تو اختیار چیزی را ندارم» - پروردگارا! بر تو توکل کردیم، و به سوی تو روی آوردیم، و بازگشت (همه) به سوی توست».

همچنین الله متعال می‌فرماید:

**﴿**يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَتَّخِذُوٓاْ ءَابَآءَكُمۡ وَإِخۡوَٰنَكُمۡ أَوۡلِيَآءَ إِنِ ٱسۡتَحَبُّواْ ٱلۡكُفۡرَ عَلَى ٱلۡإِيمَٰنِۚ وَمَن يَتَوَلَّهُم مِّنكُمۡ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلظَّٰلِمُونَ٢٣**﴾** [التوبة: 23]

«ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید! پدران خود و برادران خود را دوستان (و اولیاء) خود قرار ندهید، اگر کفر را بر ایمان ترجیح دادند، و کسانی از شما که آنان را دوست (و ولی) خود قرار دهند، پس آنان ستمکارانند».

همچنین خدای‌تعالی می‌فرماید:

**﴿**يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِنَّ مِنۡ أَزۡوَٰجِكُمۡ وَأَوۡلَٰدِكُمۡ عَدُوّٗا لَّكُمۡ فَٱحۡذَرُوهُمۡ**﴾** [التغابن: 14]

«ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید! به راستی (بعضی) از همسران‌تان و فرزندان‌تان دشمنان شما هستند، پس از آن‌ها بر حذر باشید».

اسلام حکم می‌کند که: در صورتی که دین شما در وطن‌تان با خطر مواجه بود، پس بخاطر دین، ترک میهن کنید و از آنجا هجرت نمایید. شخصی که عشق میهن را بر منافع دین ترجیح می‌دهد و هجرت نمی‌کند، منافق است و وى را با شما ارتباطى نیست.

**﴿**وَلَا تَتَّخِذُواْ مِنۡهُمۡ وَلِيّٗا وَلَا نَصِيرًا89**﴾** [النساء: 89]

«و از میان آن‌ها یار و یاوری اختیار نکنید».

بدین ترتیب با اختلافات کفر و اسلام نزدیکترین پیوند‌های خونی از هم می‌گسلند. پدر، مادر، برادر و فرزند تنها بدین خاطر از هم جدا می‌شوند که بعضی از ایشان مخالف اسلام می‌باشند. بدین جهت ما از بعضی از مردم کشورمان روی می‌گردانیم که با خدا دشمنى مى‌ورزند و میهن را به جهتى بر اسلام مقدم. بنابراین، اسلام بر همه مقدم است. همه چیز را در راه اسلام نثار می‌کنیم و اسلام را براى هیچ نفعى قربان نمی‌کنیم.

اکنون صورت دومى را ملاحظه کنید! و آن این است که اسلام مردم را بگونه‌ای در کنار هم قرار داده و پیوندشان داده که هیچ پیوند خونی، رنگ، زبان، میهن و غیره نمی‌تواند آنان را به یکدیگر چنان پیوند دهد.

اسلام خطاب به همه مسلمانان می‌فرماید:

**﴿**وَٱعۡتَصِمُواْ بِحَبۡلِ ٱللَّهِ جَمِيعٗا وَلَا تَفَرَّقُواْۚ وَٱذۡكُرُواْ نِعۡمَتَ ٱللَّهِ عَلَيۡكُمۡ إِذۡ كُنتُمۡ أَعۡدَآءٗ فَأَلَّفَ بَيۡنَ قُلُوبِكُمۡ فَأَصۡبَحۡتُم بِنِعۡمَتِهِۦٓ إِخۡوَٰنٗا وَكُنتُمۡ عَلَىٰ شَفَا حُفۡرَةٖ مِّنَ ٱلنَّارِ فَأَنقَذَكُم مِّنۡهَاۗ كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ ٱللَّهُ لَكُمۡ ءَايَٰتِهِۦ لَعَلَّكُمۡ تَهۡتَدُونَ١٠٣**﴾** [آل عمران: 103]

«و همگی به ریسمان الله (= قرآن و اسلام) چنگ زنید و پراکنده نشوید، و نعمت الله را بر خود یاد کنید، آنگاه که دشمنان (یکدیگر) بودید، پس میان دل‌های شما الفت داد، آنگاه به (فضل) نعمت او برادر (یکدیگر) شدید، و شما بر لبه گودالی از آتش بودید، (او) شما را از آن نجات داد. این گونه الله آیات خود را برای شما روشن می‌سازد، باشد که شما راه یابید».

در باره تمامى غیر مسلمانان ارشاد می‌کند و می‌فرماید:

**﴿**فَإِن تَابُواْ وَأَقَامُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتَوُاْ ٱلزَّكَوٰةَ فَإِخۡوَٰنُكُمۡ فِي ٱلدِّينِۗ وَنُفَصِّلُ ٱلۡأٓيَٰتِ لِقَوۡمٖ يَعۡلَمُونَ١١**﴾** [التوبة: 11]

«پس اگر توبه کنند، و نماز را بر پا دارند، و زکات را بدهند، برادران دینی شما هستند، و ما آیات خود را برای گروهی که می‌دانند بیان می‌کنیم».

و مسلمانان را این چنین معرفى می‌نماید:

**﴿**مُّحَمَّدٞ رَّسُولُ ٱللَّهِۚ وَٱلَّذِينَ مَعَهُۥٓ أَشِدَّآءُ عَلَى ٱلۡكُفَّارِ رُحَمَآءُ بَيۡنَهُمۡ**﴾** [الفتح: 29]

«محمد ج رسول الله است، و کسانی‌که با او هستند، بر کافران سخت گیر (و شدید) و در میان خود مهربانند».

پیامبر خدا ج فرموده‌اند:

«أمِرْتُ أن أقاتِلَ الناسَ حتَّى يقولوا: لا إله إلا الله، وأنَّ محمدًا رسولُ الله، فإذا شَهِدوا أن لا إله إلا الله وأنَّ محمدًا رسول الله، واسْتَقْبَلوا قبلتنا، وأكلوا ذبيحتَنا، وصلَّوْا صلاتَنا، حَرُمت علينا دماؤُهم وأموالُهم إلا بحقِّها»[[9]](#footnote-9).

«به من دستور داده شده با مردم جنگ نمایم تا اینکه بگویند: لا إله إلا الله، وأنَّ محمدًا رسولُ الله. پس چون به لا اله الا الله و أن محمداً رسول الله شهادت دادند، و روی به سوی قبله ما نمودند، و از ذبیحه ما خوردند؛ و به طریق ما ادای نماز کردند، خون‌ها و اموال‌شان جز به حق آن بر ما حرام می‌باشد».

همه مسلمانان در حقوق و فرایض باهم مساوى می‌باشند و در میان آن‌ها هیچ فرق و امتیازى وجود ندارد، آن حضرت **ج** درین مورد فرموده‌اند:

«الْمُؤْمنُ للْمُؤْمِن كَالْبُنْيَانِ يَشَدُّ بعْضُهُ بَعْضاً»[[10]](#footnote-10).

ترجمه: «مؤمن نسبت به مؤمن دیگر، مثل یک بنا و ساختمان است که هر قسمت از اجزای آن موجب استحکام قسمت‌های دیگر است».

«مثَلُ الْمُؤْمِنِينَ فِي تَوَادِّهِمْ وتَرَاحُمِهِمْ وتَعاطُفِهِمْ، مَثَلُ الْجَسَدِ إِذَا اشْتَكَى مِنْهُ عُضْوٌ تَدَاعَى لَهُ سَائِرُ الْجَسَدِ بَالسَّهَرِ وَالْحُمَّى»[[11]](#footnote-11).

«مثال مؤمنان در دوستی و مهربانی و دلسوزی و رحم و توجه کردن به همدیگر، مثل بدن است که هر گاه عضوی از آن، از درد بنالد، سایر اعضا در بیداری و تب و حرارت، با او همدرد می‌شوند».

پیامبر بزرگوار اسلام از این جسم به کلمه «جماعت» یاد نموده‌اند:

«يد الله على الجماعة ومن شذ شذ في النار»[[12]](#footnote-12).

«دست (یعنى مدد و نصرت) خداوند با جماعت است، و کسی که با جماعت مخالفت کند و از آن جدا شود جایگاهش دوزخ است».

همچنین آن حضرت **ج** فرمودند:

«مَنْ خَالَفَ الْجَمَاعَةَ شِبْرًا خَلَعَ رِبْقَةَ الْإِسْلَامِ مِنْ عُنُقِهِ»[[13]](#footnote-13).

ترجمه: «کسی که به اندازه یک وجب از جماعت دور شود، حلقه اسلام را از گردنش بدور افکنده است».

و بر این هم اکتفا نمی‌کند و می‌فرماید:

«مَنْ يُرِيدُ أَنْ يُفَرِّقَ جَمَاعَتَكُمْ فَاقْتُلُوهُ»[[14]](#footnote-14).

«هر کس بخواهد جماعت شما را متفرق نماید، او را به قتل برسانید».

و همچنین فرموده است:

«مَنْ أَرَادَ أَنْ يُفَرِّقَ أَمْرَ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَهِيَ جَمِيعٌ، فَاضْرِبُوهُ بِالسَّيْفِ كَائِنًا مَنْ كَانَ»[[15]](#footnote-15).

ترجمه: «هر کس که قصد ازهم گسیختن پیوند‌های این امت را که متحد هستند، داشته باشد؛ با شمشیر با او جنگ کنید هر کس که می‌خواهد باشد».

اساس ناسيوناليزم اسلامى چگونه صورت می‌گيرد

در جماعتی که آسایش و سکونت در آن بر اسلام استوار شده باشد، پیوندهای خونی، وطنی، رنگ و زبان در آن جایی ندارد. در چنین جامعه‌ای وقتی از سلمان ایرانیس خواسته می‌شد خود را معرفی نماید، وی می‌گفت: «سلمان بن اسلام». علىس در مورد وى می‌فرمود: «سلمان منا أهل البيت»[[16]](#footnote-16): «سلمان از اهل بیت ماست».

در آن جماعت باذان بن ساسان و پسرش شهر بن باذان نیز عضویت داشتند، کسانی که شجره ‌ایشان به بهرام گور می‌رسید. رسول الله ج باذان را والى یمن و پسرش را والى صنعا مقرر فرمودند. در آن جماعت، بلال حبشىس بود کسی که عمرس در موردش می‌فرماید: «بلال سيدنا ومولى سيدنا»: «بلال برده آقاى ما و آقاى ماست».

 در آن جماعت صهیب رومىس بود کسی که عمرس او را بجای خود به امامت نماز می‌گماشت.

در آن جماعت سالمس غلام ابوحذیفهس نیز بود، کسی که در مورد او عمرس قبل از وفاتش فرموده بود: «اگر امروز وى زنده می‌بود، او را برای خلافت نامزد می‌ساختم». در آن جماعت زید بن حارثه یک غلام بود، کسی که رسول الله ج دختر عمه خود زینبل را به نکاح او درآورد. در آن جماعت اسامه پسر زیدب بود، کسی که رسول الله ج وى را سردار سپاهی مقرر کرد که در آن ابوبکر صدیق، عمر فاروق، ابو عبیده بن الجراح و دیگر اصحاب جلیل القدرش شرکت داشتند.

عمرس به پسرش عبداللهس در مورد اسامهس فرمودند: پدر اسامهب از پدر تو برتر بود و شخص اسامهس نیز از تو برتر است.

اخلاق مهاجرين

این جماعت، تمام آن بت‌های عصبیت را با تیشه اسلام تکه تکه و ریزه ریزه کردند، بت‌هایی که به اسم و رسم، نسل و وطن، رنگ و زبان و غیره موسوم بودند، از دوران‌های گذشته تا زمان جاهلیت جدید در تمام گیتى رواج داشت. وطن اصلى رسول الله ج " مکه " بود، آن را بخاطر اسلام ترک گفته و با یارانش به سوى مدینه هجرت فرمودند. ازین امر، این معنى استنباط نمی‌شود که گویا آن حضرت ج و یارانش با میهن خویش عشق و محبت طبیعى نداشتند، نه، بلکه هر انسانی نسبت به وطنش محبت و عشق دارد. رسول الله ج در هنگام ترک مکه روی به مکه نموده و گفتند: **«**اى مکه ! تو برایم گرامى ترین جای جهانى، اما افوس که ساکنان آن از سکونت من در آن ممانعت به عمل می‌آورند».

بلالس هنگام ورود به مدینه مریض شد، گاها خاطرات زندگى مکه در فکرش خطور می‌کرد. این اشعار مظهر حسرت بى پایان اوست که از زبانش بدر می‌شد و تا امروز زبان زد مردم است.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ألا ليت شعري هل أبیتنَّ ليلة |  | بواد وحولى اذخر وجليل |
| وهل أُرِدَن يوما ميـاه مجنة |  | وهل یبدون لي شامة وطفيل |

هان، ای کاش می‌دانستم که می‌شود یک شب دیگر را در وادی‌ای بگذرانم که بوته‌های گیاهان خوشبوی اِذخر و جلیل اطرافم را گرفته باشند؟

و آیا روزی می‌شود که بر سر برکه‌های آب مجنه بروم؟ و آیا بار دیگر شامة و طفیل- کوه‌های مکه- در برابر دیدگانم نمودار می‌شوند؟!»

اما این همه حب وطن نتوانست این بزرگان را از هجرت در راه اسلام باز دارد.

طرز العمل انصار

از طرف دیگر اهل مدینه، رسول الله ج و مهاجرین را با دل و جان جای دادند و جان و مال خویش را تقدیم خدمت اقدس کردند. عایشهل گفته است: «مدینه را قرآن فتح کرد، پیامبر اکرم ج انصار و مهاجرین را برادر همدیگر قرار دادند، آنان تا مدت زیادی از هم میراث می‌بردند»، تا اینکه خداوند تعالى با نزول این آیات میراث: ﴿وَأُوْلُواْ ٱلۡأَرۡحَامِ بَعۡضُهُمۡ أَوۡلَىٰ بِبَعۡضٖ﴾[[17]](#footnote-17)، این نوع توارث را نسخ نمود.

انصار زمین‌ها و باغ‌های خود را به دو بخش تقسیم کردند و یک بخش را به برادران مهاجرشان دادند. هنگامی که اراضى بنى نضیر فتح شد، انصار به رسول الله ج عرض کردند که: این زمین‌‌ها را نیز به برادران مهاجر ما بدهید. این ایثارى بود که در تعریفش خداوند تعالى می‌فرماید.

**﴿**وَيُؤۡثِرُونَ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمۡ وَلَوۡ كَانَ بِهِمۡ خَصَاصَةٞ**﴾** [الحشر: 9]

«و آن‌ها را بر خود مقدم می‌دارند، هرچند خودشان نیازمند باشند».

سعدس به برادر دینی خود پیشنهاد نمود که نیمی از مال او را بگیرد، و همچنین به او پیشنهاد کرد و گفت: من دو همسر دارم، ببین هر کدام را می‌پسندی بگو تا طلاقش دهم و بعد تو با او ازدواج نمایی. بعد از وفات رسول الله **ج** وقتی که مهاجرین یکى بعد از دیگرى به مقام خلافت رسیدند، هیچ یک از انصار اعتراض نکردند و نگفتند: شما نسبت به ما گروهی اندک هستید و شهر، شهر ما است و ما باید زمام حکومت را بدست بگیریم.

رسول اکرم ج و حضرت عمرس در نواحی مدینه زمین‌هایى را به مهاجرین توزیع کردند، هیچکس از انصار لب به اعتراض نگشود.

قربانى علايق مادى بخاطر دين

مهاجرین مکه در نبرد‌های بدر و احد بخاطر دین، با اقارب و نزدیکان خویش به مقابله برخاستند. ابوبکرس با شمشیر به پسرش عبدالرحمن حمله کرد. حذیفه س پدرش حمله نمود[[18]](#footnote-18). عمرس یکی از دایی‌هایش را بخاطر اسلام کشت. در غزوه اُحد عباس عم رسول اکرم ج، عقیلس پسر عموی رسول الله و ابوالعاص س داماد آن‌حضرت **ج** اسیر شدند، آنان همانند سایر اسیران نگهداری می‌شدند. رأی حضرت عمرس این بود که تا تمام اسیران باید اعدام شوند، هر یک از مسلمانان فامیل خود را بکشد.

در هنگام فتح مکه، رسول اکرم ج از اشخاصی که نه از قبیله‌ی او بودند و نه هم‌وطن ایشان، کمک گرفته و به قبیله و وطن خود حمله نمود. آنان گردن‌هاى نزدیکان‌شان را با شمشیر‌های بیگانگان قطع کردند. در بین عرب‌ها، این امر تازگى داشت که شخصى با حمایت و همکارى بیگانگان به قبیله و وطنش یورش برد، آن‌هم نه بخاطر پول و زمین، بلکه تنها بخاطر کلمه حق.

زمانی که اوباشان قریش به قتل می‌رسیدند، ابو سفیان نزد پیامبر ج آمده عرض کرد: «اى رسول خدا! نو نهالان قریش از بیخ و بن کشیده می‌شوند، روزى نام و نشان قریش باقى نخواهد ماند. رحمة للعالمین بعد از شنیدن این گفته ابوسفیان، دستور داد دیگر اهل مکه را نکشند. انصار پنداشتند که قلب رسول الله ج به سوى قبیله‌اش مایل شده است؛ لذا باهم گفتند: پیامبر **ج** هم آدم است و به اهل خویش صله رحمى می‌کند. این مرد شیفته شهر خود گشته و به قبیله خود رغبت پیدا کرده است. (و مدینه را ترک خواهد گفت)[[19]](#footnote-19).

این گفته‌ها و برداشت انصار را رسول الله **ج** شنیدند. پس انصار را گرد آورد و خطاب به آن‌ها فرمود: «خیر؛ بلکه من بنده و رسول خدا هستم و به سوی خدا و شما هجرت نموده‌ام؛ پس با شما زندگی خواهم کرد و در میان شما خواهم مرد».

پیامبر اسلام ج آنچه را براى انصار مدینه گفته بودند، همه را به منصه اجرا گذاشتند. چنانکه بعد از فتح مکه در آنجا نماندند و زندگى با انصار در مدینه را ترجیح دادند.

ازین بر مى‌آید که رسول خدا ج بخاطر وطن دوستی و یا حس انتقام جویى از مردم مکه، آنان را مورد حمله قرار ندادند، بلکه هدف اصلى آن حضرت اعلاى کلمة الله بوده است.

در هنگامی که اموال فتح هوازن و ثقیف تقسیم می‌شد، باز هم انصار دچار اشتباه شدند و برداشتی صحیح از عمل رسول خدا **ج** نداشتند. آن حضرت ج قسمت اعظم مال غنیمت را میان نو مسلمانان قریش توزیع کرد. برخى از نو جوانان انصار پنداشتند که گویا انگیزه این کار پاسدارى قبیله وى است. برای همین گفتند: «خدا رسولش را مورد عفو قرار بدهد، به خدا، رسول خدا -**ج**- چشمش به قوم و قبیله‌اش افتاده است!؟ همه غنایم را به آنان داد و چیزی برای ما باقی نگذاشت؛ در حالی که هنوز از شمشیرهای ما خون می‌چکد (یعنی با دشمن ما جنگ نمودیم و آنان را شکست دادیم)».

بنا برآن رسول الله ج بار دیگر انصار را فراخوانده و فرمودند: «شما- ای جماعت انصار- در دل‌های‌تان نسبت به من خشمگین شدید، به خاطر پر گیاهی از مال دنیا که بواسطه آن خواستم دل مردمانی را به دست بیاورم تا مسلمان شوند؛ و شما را به اسلام‌تان واگذار کردم؟! - ای جماعت انصار- آیا دوست ندارید که مردم گوسفند و شتر ببرند، و شما رسول خدا را همراه خودتان ببرید؟! سوگند به آنکه جان محمد در دست اوست؛ حتی اگر هجرتی در کار نبود، من خود مردی از انصار بودم؛ و اگر مردم همه یک ملت شوند، و انصار یک ملت، من به ملت انصار خواهم پیوست! بار خدایا، انصار و فرزندان انصار را و فرزندان فرزندان انصار، را رحمت فرمای!»[[20]](#footnote-20).

در جنگ بنی مصطلق، عمربن خطاب خدمتکاری داشت که او را جهجاه غفاری می‌نامیدند. بر سر آب، خدمتکار عمربن خطاب با سنان بن وَبَرجُهَنی درگیر شد و با یکدیگر به زدوخورد پرداختند. آن مرد جُهَنی فریاد زد: ای جماعت انصار! جهجاه نیز فریاد زد: ای جماعت مهاجرین! شمشیر‌ها از نیام کشیده شد و نزدیک بود که جنگ در گیرد. رسول الله ج با شنیدن این خبر، آن دو گروه را فراخوانده و فرمودند: (أبدعوى الجاهلية وأنا بين أظهرکم؟ دعوها فإنها منتنة).[[21]](#footnote-21)

«شعار جاهلیت می‌دهید در حالیکه من هنوز در میان شما هستم؟! این رفتارها را که بسیار چندش‌آور است! رها کنید»

خبر این درگیری به عبدالله بن‌اُبّی بن‌سلّول رسید. عبدالله بن اُبّی خشمناک شد و گفت: واقعاً چنین کردند؟! اینان در شهر و دیار خودمان با ما سر ستیز دارند و به ما بزرگی می‌فروشند! به خدا مَثَل ما و اینان همان ضرب‌المثل قدیمی است که گفته‌اند: **سَمّن كلبك يَأْكُلْكَ**! سگت را فربه ساز تا خودت را بخورد!

(أما والله؛ لئن رجعنا إلى المدينة ليخرجن الأعز منها الأذل!)

«هان به خدا، همینکه به مدینه بازگردیم، اشراف مدینه اوباش را از آن بیرون خواهند راند!؟»

آنگاه روی به اطرافیانش کرد و گفت: این کاری است که خودتان بر سر خودتان آوردید! اینان را وارد سرزمین‌تان کردید و اموال‌تان را با اینان تقسیم کردید! هان به خدا، اگر امساک کرده بودید و دست مساعدت به آنان نداده بودید، به شهر و دیار دیگری می‌رفتند!؟

این سخنان به رسول الله ج رسید. آن حضرت، حضرت عبدالله پسر عبدالله ابن ابى را فراخوانده به او گفت: پدر شما این چنین گفته است. عبدالله با پدرش محبت آتشینى داشت و او به این افتخار داشت که در خزرج پسرى یافت نمی‌شود که تا به این حد به پدرش عشق بورزد. اما همینکه این داستان و ماجرا را شنید، عرض نمود: «ای رسول‌خدا! اگر خواستید او را بکشید، فرمان قتلش را به من بدهید؛ به خدا سوگند من سرش را برای شما می‌آورم!».

عبدالله بن ابی از پدرش بیزاری جست و در هنگام ورود به مدینه، بر دروازه مدینه ایستاد و شمشیرش را از غلاف بیرون کشید. وقتی ابن‌اُبّی سر رسید، به او گفت: به خدا، از اینجا گذر نمی‌کنی تا آنکه رسول‌خدا به تو اجازه ورود بدهد! زیرا که عزیز اوست و ذلیل توئی؟! ابن ابى با شنیدن این سخنان از زبان پسرش خطاب به قوم خود گفت: «بشنوید اى اهل خزرج، اکنون فرزندم به من اجازه نمی‌دهد به شهر و خانه‌ام داخل شوم

مردم آمدند و به عبداللهس گفتند: اجازه بده پدرت داخل شود. وى گفت: بدون اجازه رسول الله، او در سایه مدینه هم نمی‌تواند پناه بگیرد و پناه ببرد. مردم به خدمت رسول اکرم ج رفته و این واقعه را به عرض آن حضرت رساندند. آن حضرت فرمود: بروید به عبدالله بگوئید که پدرش را اجازه بدهد. وقتی که عبداللهس این فرمان را شنید، شمشیر را در نیام گذاشت و به پدرش گفت: حکم آن حضرت مقدم است، حالا اجازه دارى داخل شوی».

هنگامی که بنو قینقاع مورد حمله قرار گرفت، حضرت عباده بن صامت درین قضیه به عنوان حاکم مقرر شد، او فیصله نمود که باید تمام این قبیله از مدینه اخراج شوند. حال آنکه بنی قینقاع حلیف قبیله بنى خزرج؛ یعنی قبیله حضرت عبادهس بودند، اما وى به اندازه ذره‌اى به این ارتباط التفات نکرد.

در مسأله بنو قریظه، سعد بن معاذ س سردار اوس به حیث داور مقرر شد، او در باره هم‌پیمانان و دوستانش چنین فیصله نمود: تمام مردان بنو قریظه باید به اعدام محکوم شوند. زنان و اطفال آنان اسیر و اموال‌شان به غنیمت گرفته شود.[[22]](#footnote-22)

درین مسأله حضرت سعدس به ارتباطات هم‌پیمانی و دوستانه توجهی نکرد. حال آنکه اهمیت حلف و هم‌پیمانی در عرب برای همگان معلوم است، علاوه بر آن، بنی قریظه از قرن‌ها به این طرف هموطن انصار بودند.

روح اصلى جامعه اسلامى

بر اساس شواهد ذکر شده، این حقیقت به خوبى واضح می‌شود که در بنای ناسیونالیزم اسلامى، نژاد، وطن، زبان و رنگ، هیچگونه سهمى ندارد. مهندسی که این بنا را پایه‌گذاری نموده است، دیدی جهانی دارد؛ او تمام عالم انسانیت را به مثابه مواد خامى پنداشته است، لذا از هرسو در پى به پختگى رساندن آن شد، پس به وسیله آهک ایمان و عمل صالح، این اجزاى متفرق را باهم وصل کرد و کاخ یک ناسیونالیزم جهانى را بنا نمود، کاخی که بر تمام کره زمین مسلط شود. قیام و دوام این عمارت عظیم الشان منحصر به این نبود که تمام اجزاى مختلف الاصل، مختلف الشکل، مختلف المقام، اصلیت‌های جداگانه‌شان را فراموش کرده و تنها یک اصل را مد نظر داشته باشند، رنگ‌هاى مختلف را از نظر دور داشته و همه به یک رنگ در آیند!. آنان از بعضی اصول جاهلیت دست برداشتند، پس همه از یک مخرج صدق خارج شده و در یک مدخل صدق داخل شدند. یک چنین وحدت ملى، روح بنیان مرصوص می‌باشد.

اگر این وحدت برهم زده شود، اگر در اجزاى این ملت، احساس جدا کردن اصل‌ها و نسل‌ها، اختلاف نمودن در وطن و مقام و تنوع شکل و رنگ و متضاد ساختن اغراض دینوى، ریشه دواند؛ دیوار‌های این عمارت منهدم خواهد شد، بنیادهایش از بیخ کشیده می‌شوند و کلیه اجزاى آن از بین خواهند رفت؛ همانگونه که در قلمرو یک سلطنت، نمی‌شود چندین سلطنت دیگر تشکیل شود، به همان طریق نمی‌شود در یک ملیت، چندین ملیت بوجود آید. در چهار چوب ملیت اسلامى، تجمع ملیت‌های نژادى، وطنى، زبانى کاملاً محال است. ازین دو نوع ملیت‌ها، فقط یکى از آن‌ها می‌تواند قیام و استحکام یابد.

پس کسی‌که مسلمان است و مسلمان زیستن را آرزو دارد، از هم گسیختن احساس باطل پیوندهای خاک و خون از تمام ملیت‌ها، از رسالت‌های اوست. در مورد کسانی که می‌خواهند پیوند‌های وطنی، خونی، زبانی و نژادی مستحکم و ناگسستنى باشد، باید گفت: آنان کسانی هستند که اسلام در قلب و روح آنان ریشه ندوانیده است، بلکه جاهلیت بر قلب و مغز آنان حاکم است، شاید امروز یا فردا اسلام را ترک کند و اسلام نیز او را.

واپسين توصيه رسول الله ج

در واپسین لحظات زندگى، پیامبر اسلام ج بیم آن را داشت که مبادا در بین مسلمانان آتش تعصبات جاهلى افروخته شود و آنان به دست خویش کاخ ملت اسلامى را فرو ریزند؛ بنابراین، پیامبر ج بارها فرمودند: «أَلا لاَ تَرْجِعُوا بَعْدِي كُفَّارًا يَضْرِبُ بَعْضُكُمْ رِقَابَ بَعْضٍ».[[23]](#footnote-23)

«مراقب باشید که بعد از من کافرانی نشوید (عملتان مانند کافران نشود) که بعضی از شما گردن بعضی دیگر را بزنند!».

در هنگام اداى مناسک حج «حجة الوداع» در خطبه عرفات خطاب به عموم مسلمانان فرمودند:

«هان، ای مردمان، سخن مرا بشنوید؛ که من نمی‌دانم، شاید دیگر سال‌های آینده شما را در این موقف نبینم!؟

حریم خون‌های شما و اموال شما محترم است، و باید حُرمت آن‌ها را نگاه دارید، همانند حُرمت امروز، در این ماه، و در این شهر شما. هشدار، هر آنچه مربوط به جاهلیت است بی‌اعتبار است و زیر پاهای من جای دارد. خون‌های ریخته شده در جاهلیت فرو نهاده است و غیر قابل قصاص و خونخواهی؛ و نخستین خونی که از ما ریخته شده و آن را قصاص نخواهیم کرد، خون ابن‌ربیعه پسر حارث است؛ همچنین، رِبای دوران جاهلیت از اعتبار ساقط است، و نخستین ربایی که آن را از موارد ربای خودمان از درجه اعتبار ساقط می‌گردانم، ربای عباس بن عبدالمطلب است که تماماً بی‌اعتبار است...!»

بعد به منى تشریف فرما شدند و در آنجا باز هم این کلمات را تکرار نموده و بر آن افزودند:

«باری، خدایتان را ملاقات خواهید کرد، و او راجع به اعمال شما از شما پرس و جو خواهد کرد؛ بنابراین، پس از من به قهقرا نروید و گمراه نشوید و گردن یکدیگر را نزنید!.

بشنوید ! اگر حبشى سیاهى بر شما امیر باشد و مطابق کتاب الله حکم کند، حکم او را بپذیرید و اطاعتش کنید».

بعد ازین ارشاد، سه مرتبه پرسید: «به هوش باشید، آیا پیام خدا را به شما رسانیدم؟

مردم گفتند: آرى ای رسول الله.

فرمود: بارخدایا، شاهد باش! این پیام مرا حاضرین به غایبین برسانند»[[24]](#footnote-24).

«پس از اداى حج و برگشتن به مدینه منوره، به محل شهداى احد تشریف برده و خطاب به مسلمانان فرمودند:

«به خدا من از این بر شما نمی‌ترسم که پس از من شرک بورزید، بلکه از این می‌ترسم از اینکه در ارتباط با این دفینه‌ها و گنجینه‌های دنیا به رقابت بپردازید!؟ اگر چنین کنید هلاک خواهید شد، همانگونه که امت‌های قبلى هلاک شده‌اند»[[25]](#footnote-25).

خطر بزرگ براى اسلام

فتنه‌ای که در زمان ظهور رسول اکرم ج موجود بود، فتنه‌ای که نبی **ج** آن را هلاکت نامیدند. هر تباهی که از قرن نخست تا امروز دامنگیر مسلمانان شده است، همه از سوی خودشان بوده است. چنانکه چند سال بعد از وفات پیامبر اسلام **ج** فتنه عصبیت دو باره سر برآورد، همین عصبیت و نژاد پرستی و قبیله‌گرایی باعث شد تا اموى‌ها بر علیه اقتدار هاشمى بپاخیزند[[26]](#footnote-26). همین امر نظام اصلى سیاست اسلام را درهم و برهم ساخت. بعدها این فتنه به شکل برتری نژاد ترکى، عجمى و عربى ظهور پیداکرد، پس با ظهور چنین اندیشه‌ای وحدت سیاسى اسلام خاتمه یافت.

بیشتر ممالک اسلامی دستخوش این فتنه گردیدند، کشورهای اسلامی قطعه قطعه و رو به تباهی رفتند و حکومت‌ها و سلطنت‌های مختلفی تشکیل گردیدند. در عصر نزدیک، ترکیه و هندوستان که بزرگترین سلطنت‌های مسلمان به شمار مى‌آمدند؛ در آتش این فتنه‌ها از بین رفتند. تفرقه‌های هندى‌ها و مغول‌ها منجر به نابودى سلطنت مغول گردید. در ترکیه عدم انسجام و هماهنگی ترک‌ها، عرب‌ها و کرد‌ها موجبات فرو پاشی خلافت عثمانی را فراهم آورد.

اگر تاریخ کامل اسلامى را مرور کنیم، مشاهده خواهیم کرد که: در هرجایى که سلطنت مستحکم و پرتوان بوده است، آن حکومت فقط بر اساس اسلام و بدون امتیاز جنسیت، نژاد، ملیت‌ها و نسل‌های مختلف بنیان گزاری شده بوده است، اگر چه فرمانروای آن، فرمانده ارتش آن و اهل قلمش، همه و همه مختلف الجنس بودند. اقتدار عراقى‌ها در آفریقا، شامى‌ها در ایران و افغان‌ها در هندوستان مثال بارز دیانت، صداقت، امانت‌دارى و جان فشانى حکومت‌های اسلامى بوده است. آن‌ها چنان خدماتى را می‌کردند که گویى به وطن اصلى‌شان خدمت می‌نموند.

اقدامات نافع سلطنت‌های مسلمان در امر فراهم ساختن زمینه کار براى مردم، هیچگاه برای یک نسل و یک کشور منحصر نبود. حکومت‌های اسلامی اشخاص لایق و فعال را به کار می‌گمارد. مسلمانان هر جای وطن اسلامی را دار اسلام و وطن و خانه خویش می‌پنداشتند. اما هنگامی که فتنه‌ها، خود خواهی‌ها و نفسانیت آغاز شده و امتیازات نژاد، رنگ و مرز و بوم در بین مسلمانان راه یافت، آن‌ها با یکدیگر به بغض و حسد پرداختند. سازش‌ها و توطئه‌ها آغاز یافت، نیرویى که می‌بایست در مقابله با دشمنان صرف شود، در مخالفت و جنگ با یکدیگر مصرف می‌نمودند. جنگ‌های داخلی در بین مسلمانان آغاز شد و بیش‌ترین نیرو‌های مسلمانان از بین رفتند.

تقليد كور كورانه از غرب

مسلمانان امروزی در هر منطقه و کشوری که باشند، از کشور‌های غربی درس آموخته و دم از نژاد و وطن می‌زنند، عرب به عربیت خود می‌نازند؛ مصرى‌ها از فراعنه خویش یاد می‌کنند. ترک‌ها در افتخار به ترک بودن‌شان به پیوند خود با چنگیز خان و هلاکو افتخار می‌کنند. ایرانى‌های [شیعه] به سبب حب ناسیونالیستی می‌گویند: جبر و زور سپاهیان عرب باعث شد که حسین و علىب در زمره قهرمانان ما معرفى شوند، حال آنکه قهرمانان ملى ما، رستم و اسفندیار بودند. در هندوستان نیز مردمانى سربلند کردند که خویشتن را به ملیت هندوستانى‌شان منصوب می‌کنند؛ پس مردمانى را در آنجا می‌بینی که می‌خواهند ارتباط‌شان را با آب زمزم قطع و به آب گنگا بپیوندند. مردمانى هستند که قصد دارند بهبم و ارجن را به عنوان قهرمانان ملى خویش قرار دهند. اما این همه بخاطر اینست که این بی‌خردان نه روش خودشان را می‌دانند و نه روش غربى را. اصول و حقایق از نظرشان پوشیده است. آن‌ها ظاهر بین هستند، فقط نقوش زیبا و خوشرنگ سطحی را می‌ببینند و به ساز غربی‌ها می‌رقصند. این‌ها بیخبر از آنند که آنچه براى ملت غربى آب حیات است، براى ملت اسلامى زهرى بیش نیست. اساس ملیت‌هاى غربى بر نژاد، وطن، رنگ و زبان استوار است، بنا براین، هر ملتى مجبور است از شخصى که از قوم و نسل و زبان او نباشد، دوری نماید. در آنجا شخصى از یک قوم با قوم دیگر بگونه راستین وفادار نیست. اهل کشورى نمی‌تواند بگونه راستین خادم مردمان کشور دیگر باشد. قومى نمی‌تواند به مردمان قوم دیگر اعتماد کند و منافع آن‌ها را بر منافع خود ترجیح دهد.

اما مسئله ناسیونالیزم اسلامى، کاملاً برعکس آنست، در ناسیونالیزم اسلامی پایه ملیت بجاى نسل و وطن، بر اعتقاد و عمل پایه گذارى شده است. مسلمانان تمام جهان بدون در نظر گرفتن امتیازات مادى مثل نژاد و پیوند و غیره، شریک حال و معاون همدیگرند. یک مسلمان هندى اگر در مصر تابعیت حاصل نماید، احساس می‌کند در هندوستان زندگى می‌کند. یک مسلمان افغان بخاطر حفاظت شام (سوریه) آنقدر جان فشانى و فداکارى از خود نشان می‌دهد که گویى براى حفظ افغانستان در نبرد است.

بنابراین، در بین مسلمانان ممالک مختلف اثرى از عصبیت نسلى یا جغرافیایى وجود ندارد. در این مورد، اصول اسلام و اصول غرب بر ضد یکدیگرند. عاملی که در آنجا باعث قوت می‌شود، در اینجا ضعف و ناتوانى به بار مى‌آورد! و آنچه که اینجا مایه حیات است، در آنجا به عینه زهر قاتل است.

اقبال/ این حقیقت را در قالب شعری به زبان اردو، این چنین بیان داشته است:

|  |
| --- |
| اپنى ملک پر قیاس اقوام مغرب سى نه کر |
| خاص هى ترکیب مین قوم رسول هاشمى |
| ان کى جمعیت کا هى ملک و نسب پر انحصار |
| قوت مذهب سى مستحکم هى جمعیت ترى |

یعنى: میهن خویش را با ملل غرب مقایسه مکن؛ زیرا ملت رسول هاشمى ترکیب ویژه‌اى دارد. آن (ملت غربى) منحصر است به میهن و نژاد؛ و جمعیت شما با نیروى مذهب مستحکم و استوار است.

بعضى‌ها به این خیال خام می‌باشند که با داشتن احساسات ملى، نژادی یا وطنى، پیوند ناسیونالیزم اسلامى می‌تواند در مسلمانان باقى بماند. به این ترتیب، آن‌ها با این فکر که این دو نگرش با هم مسیری موازی را می‌پیمایند و یکى بر دیگرى تأثیر ندارد؛ و ما می‌توانیم از فواید این دو نوع ملیت استفاده کنیم؛ وجدان‌شان و مردم را می‌فرینبد. این تصور تنها از جهل و قلت فهم ناشى می‌شود. همانگونه که خداوند به هر انسان دو قلب نداده است. به همین ترتیب تجمع دو مسیر متضاد کاریست کاملاً محال.

نتیجه احساس ملی‌گرایی این می‌شود که هر کس خود و هم وطنانش را از دیگران برتر بداند. اما اقتضاى طبیعى ناسیونالیزم اسلامى اینست که مسلمان را از خود و غیر مسلم را بیگانه بشمارد. اما اقتضاى ناسیونالیزم این است که در آن ملیت و نژاد و وطن مطرح باشد؛ پس هم وطنی‌ها و هم نژادهای خود را خودی می‌داند و سایرین را بیگانه. پس یک انسان عاقل براى ما توضیح دهد که: چگونه می‌شود این دو نظریه با این دو احساس متفاوت در یک قلب جای بگیرد؟ چگونه امکان پذیر است که شما یک هموطن غیر مسلم‌تان را از خود بشمارید و او را اجنبى محسوب نکنید؟ اما یک مسلمان غیر وطنى هم بیگانه باشد و هم غیر خودی؟.

هل يجتمعان معا؟ أليس منكم رجل رشيد؟

باید دانست که نتیجه ایجاد احساسات هندوئیزم، ترکیزم، افغانیزم، عربیزم و ایرانیزم در مسلمانان، مستلزم از هم پاشیدن وحدت اسلامى و از بین رفتن احساس ملیت اسلامی است. این نتیجه نه تنها منطقى است، بلکه به اساس تجربه نیز ثابت شده است. از موقعی که تعصبات نژادی و وطنى در مسلمانان پیدا شده است، یک مسلمان گلوى مسلمان دیگر را فشرده و به آنچه که پیامبر از آن برحذر داشته بود، افتادند. رسول خدا **ج** فرموده بود: «أَلا لاَ تَرْجِعُوا بَعْدِي كُفَّارًا يَضْرِبُ بَعْضُكُمْ رِقَابَ بَعْضٍ».

«مراقب باشید که بعد از من کافرانی نشوید (عمل‌تان مانند کافران نشود) که بعضی از شما گردن بعضی دیگر را بزنند!».

لهذا پیام ما به داعیان میهنیزم و ملی‌گرایی اینست که خود و جهان را فریب ندهند، آنان باید بدانند که دعوت به ناسیونالیزم میهنى، با دعوت محمد رسول الله ج کاملاً متضاد است.

1. - سنن ابو داود (4456)؛ حدیثی ضعیف است، مشکاة المصابیح (4907). (مصحح) [↑](#footnote-ref-1)
2. - حدیث را به این صورت نیافتم؛ حدیث را می‌توان به دو بخش تقسیم نمود که هر بخش در حدیثی جدا گانه آمده است است. رک: سنن ترمذی (2890)؛ مسند احمد (16804)؛ معجم الکبیر (14231). (مصحح) [↑](#footnote-ref-2)
3. - این روایت نه در بخاری است و نه در مسلم. مسند احمد (22391)؛ معجم الکبیر (4905) و لفظ «کلکم ابناء آدم» در روایت نیست. (مصحح) [↑](#footnote-ref-3)
4. - همان. (مصحح) [↑](#footnote-ref-4)
5. - بخاری (652، 6609) (مصحح) [↑](#footnote-ref-5)
6. - سنن ابو داود (3941)؛ ابن ماجه (2618)؛ حدیثی حسن است. (مصحح) [↑](#footnote-ref-6)
7. - این روایت ضعیف است؛ رک: السلسلة الضعیفة (1163) ذیل روایت «اذهبوا فأنتم الطلقاء». اما به همین معنی با لفظ «عصبیة الجاهلیة» روایت شده است؛ رک: سنن ابو داود (4452)؛ سنن ترمذی (3193)؛ مشکاة المصابیح (4899)، روایتی حسن است. (مصحح) [↑](#footnote-ref-7)
8. - سنن ابو داود (1289)؛ مسند احمد (18490)؛ شعیب ارنؤوط آن را ضعیف دانسته است. علامه البانی نیز در صحیح و ضعیف سنن ابی داود (1508) آن را تضعیف نموده است. متن روایت این است: عَنْ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمَ قَالَ سَمِعْتُ نَبِيَّ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ وَقَالَ سُلَيْمَانُ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ فِي دُبُرِ صَلَاتِهِ: اللَّهُمَّ رَبَّنَا وَرَبَّ كُلِّ شَيْءٍ أَنَا شَهِيدٌ أَنَّكَ أَنْتَ الرَّبُّ وَحْدَكَ لَا شَرِيكَ لَكَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا وَرَبَّ كُلِّ شَيْءٍ أَنَا شَهِيدٌ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُكَ وَرَسُولُكَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا وَرَبَّ كُلِّ شَيْءٍ أَنَا شَهِيدٌ أَنَّ الْعِبَادَ كُلَّهُمْ إِخْوَةٌ اللَّهُمَّ رَبَّنَا وَرَبَّ كُلِّ شَيْءٍ اجْعَلْنِي مُخْلِصًا لَكَ وَأَهْلِي فِي كُلِّ سَاعَةٍ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ اسْمَعْ وَاسْتَجِبْ اللَّهُ أَكْبَرُ الْأَكْبَرُ اللَّهُمَّ نُورَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ قَالَ سُلَيْمَانُ بْنُ دَاوُدَ: رَبَّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ اللَّهُ أَكْبَرُ الْأَكْبَرُ حَسْبِيَ اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ اللَّهُ أَكْبَرُ الْأَكْبَرُ. (مُصحح) [↑](#footnote-ref-8)
9. - ابو داود، کتاب الجهاد؛ تقریبا با نزدیک به این لفظ: بخاری (24)؛ مسلم (33).(مصحح) [↑](#footnote-ref-9)
10. - بخاری (459)؛ مسلم (4684). (مصحح) [↑](#footnote-ref-10)
11. - مسلم (4685).(مصحح) [↑](#footnote-ref-11)
12. - سنن ترمزی (2093)؛ مستدرک حاکم (359)؛ علامه آلبانی روایت را صحیح دانسته اما بخش: «ومن شذ شذ في النار» ضعیف است. صحیح و ضعیف الجامع الصغیر (2729). (مصحح) [↑](#footnote-ref-12)
13. - سنن ابوداود (4131)؛ مستدرک حاکم (368)؛ صحیح و ضعیف سنن ابی داود (4758). (مصحح) [↑](#footnote-ref-13)
14. - معجم الکبیر طبرانی (13812) با نزدیک به این لفظ آورده است لفظ مسلم (3443) به این صورت است: «مَنْ أَتَاكُمْ وَأَمْرُكُمْ جَمِيعٌ عَلَى رَجُلٍ وَاحِدٍ يُرِيدُ أَنْ يَشُقَّ عَصَاكُمْ أَوْ يُفَرِّقَ جَمَاعَتَكُمْ فَاقْتُلُوهُ». (مصحح) [↑](#footnote-ref-14)
15. - مسلم (3442). (مصحح) [↑](#footnote-ref-15)
16. - مشهور است که در هنگام خندق، رسول الله ج این را به سلمان گفت؛ اما این روایت جدا ضعیف است؛ رک: سلسلة الأحادیث الضعیفة والموضوعة (3704). (مصحح) [↑](#footnote-ref-16)
17. - و خویشاوندان نسبت به همدیگر (از دیگران) سزاوارترند. [↑](#footnote-ref-17)
18. - پدر حذیفه مسلمان بود و از انصار. در روایات آمده که در جنگ احد به خطا به شمشیر مسلمانان شهید شد و حذیفه مسلمانانی را که به خطا پدرش را کشته بودند، بخشید. بخاری (3758). متن روایت: لما كان يوم أحد هزم المشركون فصرخ إبليس لعنة الله عليه أي عباد الله أخراكم فرجعت أولاهم فاجتلدت هي وأخراهم فبصر حذيفة فإذا هو بأبيه اليمان فقال: أي عباد الله أبي أبي قال قالت فوالله ما احتجزوا حتى قتلوه فقال حذيفة: يغفر الله لكم. قال عروة: فوالله ما زالت في حذيفة بقية خير حتى لحق بالله عز وجل.

اما صحابی‌ای که پدرش را در احد کشت، ابوعبیده س بود امین هذه الامة. به خاطر همین عمل ایشان الله متعال آیه فرستاد: ﴿لَّا تَجِدُ قَوۡمٗا يُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ يُوَآدُّونَ مَنۡ حَآدَّ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ وَلَوۡ كَانُوٓاْ ءَابَآءَهُمۡ أَوۡ أَبۡنَآءَهُمۡ أَوۡ إِخۡوَٰنَهُمۡ أَوۡ عَشِيرَتَهُمۡۚ أُوْلَٰٓئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ ٱلۡإِيمَٰنَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٖ مِّنۡهُۖ وَيُدۡخِلُهُمۡ جَنَّٰتٖ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَاۚ رَضِيَ ٱللَّهُ عَنۡهُمۡ وَرَضُواْ عَنۡهُۚ أُوْلَٰٓئِكَ حِزۡبُ ٱللَّهِۚ أَلَآ إِنَّ حِزۡبَ ٱللَّهِ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ٢٢﴾ [المجادلة: 22]: «گروهی را که به خداوند و روز قیامت ایمان می‌آورند نخواهی یافت با کسی که با خدا و پیغمبرش مخالفت ورزیده است دوستی کنند هرچند پدران‌شان یا فرزندان‌شان یا برادران‌شان یا خویشاوندان‌شان باشند. اینانند که (خداوند) در دل‌هایشان ایمان را نگاشته است و آنان را به فیضی از سوی خود توان داده است. و آنان را به باغ‌هایی درمی‌آورد که از زیر (کاخ‌ها و درختان) آن‌ها رودبارها روان است و جاودانه در آنجا می‌مانند. خداوند از آنان خشنود است و آنان (نیز) از او خشنودند. اینان حزب خدا هستند. هان بدانید که حزب خدا رستگار است». رک: المعجم الکبیر (364)؛ مستدرک حاکم (5152). البته این ماجرا مربوط به جنگ بدر است. (مصحح) [↑](#footnote-ref-18)
19. - چنین روایتی را نیافتم؛ در فتح مکه رسول الله بدون خون‌ریزی آن را فتح نموده و تنها عده کمی مقاومت کردند که جلوی آنها گرفته شده و عده‌ای فرار کردند و دستور قتل عده‌ای نیز مستقیما از سوی رسول خدا ج صادر شد. (مصحح) [↑](#footnote-ref-19)
20. - مسند احمد (11305)؛ علامه آلبانی نیز آن را تصحیح کرده است، فقه السیرة غزالی به تحقیق آلبانی (1/397). (مصحح) [↑](#footnote-ref-20)
21. - رک: بخاری (4525)؛ مسلم (4682) که در آن لفظ «أبدعوى الجاهلیة وأنا بین أظهرکم» نیست. (مصحح) [↑](#footnote-ref-21)
22. - صحیح بخاری (3520). (مصحح) [↑](#footnote-ref-22)
23. - صحیح بخاری (118، 1623، 1625، 4051 و ...). (مصحح) [↑](#footnote-ref-23)
24. - برای مطالعه کامل این خطبه رک: مسلم (2137). (مصحح) [↑](#footnote-ref-24)
25. - مسلم (4249) (مصحح) [↑](#footnote-ref-25)
26. - منظور علامه مودودی / جنگ صفین است؛ دلایل، عوامل و انگیزه‌های این جنگ وجود منافقان و یهودیانی بود که در میان لشکر مسلمین رخنه کرده بودند، عثمانس را در شهر پیامبر ج و در ماه حرام شهید کردند و خود را در لشکر علی س جای دادند. معاویه س که خطر آنان بر جامعه اسلامی را درک کرده بود، تقاضای قصاص فوری آنان را داشت اما علی س زمان را مناسب نمی‌دید و این اختلاف رأی چنان بزرگ شد که به جنگ انجامید. لازم به یادآوری است که دیدگاه علامه مودودی در مورد برخی اصحاب از جمله معاویه س موافق با دیدگاه اهل سنت و جماعت نیست. دیدگاه ایشان در این باب در کتابی به نام خلافت و ملوکیت انعکاس یافته است. در رد دیدگاه ایشان در این باب، علامه مفتی محمد تقی عثمانی کتابی جالب نوشته‌اند که شهید علامه ابراهیم دامنی ترجمه کرده و به نام معاویه و حقایق تاریخی منتشر شده است. (مُصحح) [↑](#footnote-ref-26)